

های شغلی را در اختیار کارگران اخراج شده از اروپا قرار دهد، لطیفه سازی علیه کارگران لیبیایی در تونس آغاز شد. لطیفه های مزبور اغلب بر محور پول دار بودن (بخاطر منابع نفتی) و حماقت آنان ساخته می شدند که در واقع يك نوع انتقام جویی از اخراج های قذافی بشمار می آمد.^{۳۱۳}

عاملی که می تواند بر فرهنگ اقلیت ستیزی که معمولاً بطور ناآگاهانه علیه اقوام گوناگون صورت می گیرد، فائق آید، نقش هدایت کننده دولت هاست که از حقوق شهروندی و قومی - ملی و منزلت کلیه افراد پشتیبانی کنند و با بهره گیری از رسانه های ملی و دستگاه های آموزشی کشور، گرایشات اقلیت ستیز را کاهش دهند. این امر تنها زمانی امکان پذیر است که دولت، تنوع قومی - ملی و مذهبی را به رسمیت شناسد و از اجرای راهبرد های تبعیض آمیزی که زمینه تحقیر اقلیت ها را فراهم می سازند، خود داری نماید.

جمهوری اسلامی بنا بر ماهیت دینی اش قادر نیست که از راهبرد های تبعیض آمیز دست کشد و به منزلت انسانی تمام شهروندان احترام گذارد. قانون اساسی جمهوری اسلامی، همانگونه که در بخش گذشته دیده شد، احترام به منزلت شهروندان ایرانی را در گرو گرایشات دینی شان نهاده است. بر پایه این تقسیم بندی، قانون اساسی (حداقل بر روی کاغذ) مقرر می دارد که پیروان مذهب های شیعه و سنی و ادیان مسیحی، کلیمی و زرتشتی (اصل دوازدهم و سیزدهم) محترم شمرده می شوند. بدین ترتیب، پیروان دین بهایی، افراد سکولار، دراویش و... از جایگاه رسمی بودن محروم شده اند و نمی توان انتظار داشت که از منزلت شهروندی برخوردار شوند. افزون بر این، محروم کردن اقلیت های کشور از تدریس زبان مادری شان در مدارس، نه تنها آنان را بطور رسمی در جایگاه نازلی تری نسبت به فارس زبانان قرار داده است، بلکه در سطح جامعه نیز به بی تایی در برابر گویش های محلی دامن زده است. ویک وب (Vic Webb) زبان شناس معروف آفریقای جنوبی، در باره چند زبانه بودن کشور ها و اثرات آن بر تفاهم و مدارای مردم يك کشور می نویسد:

هرچند ممکن است واقعیت داشته باشد که مهارت زبانی آفریقای جنوبی با بخاطر تعدد زبان ها محدود است اما چند زبانی به دلایل گوناگونی موهبت با ارزشی است. نخست آنکه بیش از دو زبان دانستن، دانش و مهارت های

³¹³ - Ibrahim Muhaw, "Language, Ethnicity and National Identity in the Tunisian Ethnic Jokes, in *Language and Identity in the Middle East and North Africa*, Yasir Suleiman, ed., (London: Curson Press, 1996).

بسیاری را در دسترس قرار می دهد که بین میلیون ها نفر از کسانی که به آن زبان ها سخن می گویند توزیع شده است. دوم انسان های چند زبانه ابزارهای پیشرفته تری در اختیار دارند تا با فرهنگ های گوناگون تماس های غیر تبعیض آمیز برقرار کنند. مهمتر از همه با کسانی که زبان های دیگر غیر از زبان مادری شان را به سختی و یا با گویش صحبت می کنند، با تفاهم برخورد می کنند و همدردی نشان می دهند. این اخلاقی است که معمولاً در میان بسیاری از کسانی که در فضای يك زبانی و تسلط يك زبان رسمی پرورش یافته اند کمتر بچشم می خورد.^{۳۱۴}

در کشور هایی که با تجربه های تلخ تبعیضات نژادی روبرو بوده اند، با پیش بینی های لازم در قانون اساسی کشور، از احترام به منزلت شهروندان پشتیبانی شده است. از جمله در ماده یکم قانون اساسی آلمان آمده است که: منزلت انسانی باید پایمال نشدنی باشد. احترام و حفاظت از آن باید به عنوان وظیفه، بر عهده تمام مقامات قرار گیرد.

بخش اول قانون اساسی سال ۱۹۹۶ آفریقای جنوبی نیز که ارزش های اساسی قانون کشور را بر شمرده است، "منزلت انسانی"، تحقق برابری و گسترش حقوق بشر و آزادی ها را شامل می شود.^{۳۱۵}

قوانین جهانی از جمله اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز بروشنی از منزلت انسانی پشتیبانی کرده است. در ماده یکم این اعلامیه می خوانیم: تمام انسان ها با منزلت (dignity) و حقوق برابر زاده شده اند. همگی از وجدان و خرد برخوردارند و باید با یکدیگر رفتار برادرانه داشته باشند.^{۳۱۶}

نتیجه گیری

باوجودی که جامعه ایران از تنوع قومی - ملی برخوردار است، راهبردهای یکسان سازی چه در دوران سکولار پهلوی و چه در حکومت الهی کنونی، اقلیت های قومی را مورد تبعیض های گوناگون از جمله، زبانی، نابرابری

³¹⁴ - Vic Webb, 80.

³¹⁵ - Jachen Abr. Frowein, "Human Dignity in International Law", in David Kretznier and Eckart Klein, eds. *The Concept of Human Dignity in Human Rights Discourse*, (New York: Kluwee Law International, 2002), 135-9.

³¹⁶ - Ibid, 134.

منطقه ای، مشارکتی و هویتی قرار داده و کشور را با تنش های دائمی روبرو ساخته اند.

دیدیم که چگونه سیاست های نك زبانی در دولت های مدرن کشور سبب شده است که بخش مهمی از جمعیت کشور از فراگرفتن زبان مادری شان محروم گردند و فرصت های اقتصادی و اجتماعی زیادی را از دست دهند. سیاست های خدماتی، اقتصادی کشور در دوره های گذشته و در نظام کنونی بر پایه تمرکز استوار بوده است. این راهبرد ها بسیاری از امکانات کشور را در شهر تهران و چند شهر بزرگ کشور جمع کرده و بیشتر نقاط دیگر کشور بویژه مناطق روستایی را از خدمات کمتر، فرصت های شغلی و رفاهی ناچیزتر و فقر بیشتر برخوردار کرده است. در حالی که نابرابری منطقه ای تنها شامل مناطق اقلیت نشین نیست، سنی ستیزی و دیدگاه های امنیتی و جنون سوء ظن (پارانویا) دولتمردان اسلامی، این نابرابری ها را در برخی از استان ها تشدید کرده است.

دولت اسلامی با توجه به دیدگاه دینی اش از فراهم کردن امکانات برابر برای مشارکت کلیه شهروندان در امور سیاسی و تصمیم سازی کشور ناتوان بوده است. قانون اساسی کشور دارای تبعیض های قابل توجهی است که پیروان مذهب شیعه را به شهروندان درجه يك، و زنان، غیر مسلمانان و مسلمانان غیر شیعه را به شهروندان درجه دو تقسیم کرده است.

احترام به منزلت انسانی در دولت هایی که حقوق کلیه اقوام و اقلیت های شان را در نظر نمی گیرند، امری محال است. تصویر اقلیت ها بویژه ترك ها و رشتی ها در رسانه های جمهوری اسلامی، تبلوری از راهبردهای اقلیت سبتر این نظام است. لطیفه های مردم پسند علیه اقلیت ها نیز که می تواند ریشه تاریخی داشته باشد، با راهبردهای تنوع گرا قابل تعدیلند.

فصل پنجم موانع رفع تبعیض

پیشگفتار

در فصل های گذشته دیدیم که تشکیل دولت مدرن در ایران باعث بوجود آمدن گروه های اقلیت در کشور شد. افزون بر این مشاهده کردیم که پذیرش راهبرد های یکسان سازی چه در دوران پهلوی و چه در حکومت اسلامی، تبعیض های گوناگونی از جمله تبعیض زبانی، مشارکتی، هویتی و نابرابری های منطقه ای را سبب شدند که بخش مهمی از تنش های سیاسی و اجتماعی کشور را می توان به آنها نسبت داد. در این فصل کوشش می شود موانعی که از تبعیض زدایی از اقلیت ها جلوگیری می کنند مورد کندو کاو قرار گیرند. کشور ایران که در آسیا و منطقه خاورمیانه قرار گرفته است به خاطر پیوند های تاریخی، دینی و فرهنگی با کشورهای همسایه دور و نزدیک، با مسایل و مشکلات مشابه ای در رابطه با اقلیت هایش روبروست. به باور برخی از پژوهش گران، با توجه به ارزش های رایج در شرق، الگوهای تنوع فرهنگی و قومی غربی در این منطقه قابل اجرا نیست. "بر پایه پنداشت طرفداران ارزش های آسیایی، نظام های سیاسی لیبرال-دموکراتیک غربی بر بنیان باورهای فرد گرایانه و رقابت استوارند، در حالی که جامعه های آسیایی، بر جمع باوری (communitarianism) تاکید بیشتری داشته هماهنگی (harmony)، تمکین (deference) و پدرسالاری را در مد نظر می گیرند."³¹⁷

از آن جا که باورهایی از این دست از سوی برخی از دولت ها از جمله مالزی و سیریلانکا تحریف و برای توجیه حکومت استبدادی و سرکوب گرشان مورد بهره برداری قرار گرفته است اعتبارشان را از دست داده اند. در واقع باید میان "جمع گرایی دولتی" بمعنی وفاداری نسبت به "ملت - کشور" و جمع گرایی بومی یا محلی "که به مفهوم احساس تعهد بسیاری از مردم، نسبت به قومیت، مذهب و زبان جماعت شان است، تمایز قابل شد. بگمان بنگ هوال چوا (Beng Hual chua)، طرز تفکر شرقی از نظریات لیبرال غربی متفاوت بوده و بیشتر به تنوع فرهنگی جمعی تر گرایش دارد که بر گزینه های فردی و تک روی کمتر تاکید می کند."³¹⁸

بنابراین مشکل اصلی در اجرای الگوهای تنوع فرهنگی غربی را ناهم سنجی ارزش های فرهنگی تشکیل نمی دهند و می توان موانع بلقوه تاریخی،

جمعیتی، اقتصادی و جغرافیایی را در منطقه یافت که در برخی شرایط خاص اند و در برخی دیگر در مورد تمام منطقه عمومیت دارند. بانوگانگ هی و ویل کیم لیکا³¹⁹ پنج مانع را که بعنوان سدی در برابر اجرای راهبردهای تنوع قومی در جنوب و شرق آسیا نقش بازی می کنند، ارائه داده اند که برخی از آنان (فقدان دموکراسی، میراث استعمار و امنیت ژئوپولیتیک) در مورد ایران نیز سنجش پذیرند و در این جا در کنار موانع دیگر که از دیدگاه نویسنده دارای اهمیت بسیار اند به ترتیب اهمیت آورده شده اند

۱- فقدان دموکراسی سیاسی

بی شک وجود دموکراسی سیاسی و پابندی دولت ها به موازین حقوق بشر و پیمان نامه های جهانی علیه تبعیض، در برآوردن حقوق اقلیت های قومی و مذهبی، حد اقل در کشورهای غربی، مهمترین نقش را ایفا نموده است. ویرایشگران کتاب تنوع فرهنگی در آسیا در این مورد می نویسند:

"پذیرش تنوع فرهنگی در غرب و تأمین حقوق اقلیت ها بطور خاص، پس از استقرار و تحکیم دموکراسی و اقتصاد بازار روی داده است. دولت ها راهبردهای تکثر گرایی را هنگامی پیشه کردند که اقتصاد کشور شکوفا و نظم سیاسی ثباتی دموکراتیک یافته بود."³²⁰

اما در برخی از کشورهای آسیایی، پذیرش این راهبرد ها با فرآیند دموکراسی سازی همزمان صورت می گیرد و در واقع به پاره ای از این فرآیند تبدیل شده است. بانوگانگ هی و ویل کیم لیکا در این مورد می نویسند:

در برابر در آسیا، درخواست اقلیت ها برای دست یابی به حقوقشان با فرآیند دموکراسی سازی همزمان می گردد. بی شک این فرآیند نیروی محرکی برای برآوردن حقوق اقلیت ها بشمار می آید.³²¹

با این حال برگزیدن راهبردهای تنوع فرهنگی در جریان دموکراسی سازی، موضوع های گوناگونی را برمی انگیزد که در بیشتر کشورهای غربی وجود نداشتند. کشوری که در حال دموکراسی سازی است باید نهادهایی را پایه گذاری کند که برابری شهروندی را برای کلیه افرادش تضمین کند. در جایی که این نهاد ها نایبند، و یا کارکرد مناسبی ندارند، ممکن است برخی از اقلیت ها، برخوردار از فرصت های برابر را از اقلیت های کوچکتر که در درون

319 - Ibid. 7.

320 - Ibid 10.

321 - Ibid 10.

317 - Baocang He and Will Kymlicka, "Introduction", in Will Kymlicka & Baogang He, eds., *Multiculturalism in Asia*, (New York: Oxford University Press, 2005), 6.

318 - Ibid. 7.

جماعت شان زندگی می کنند، دریغ دارند. بنابراین بدون آنکه از حقوق سیاسی و مدنی افراد پشتیبانی به عمل آید، برخوردار ی یک گروه اقلیت از حقوق می تواند نظام های کوچک زور مداری بوجود آورد که در آنها، اقلیت های پیشین، الگوهای محرومیت را در سطح محلی علیه گروه های کوچک تر اعمال کنند.^{۳۲۲} افزون بر این، کمبود دمکراسی و نبود نهادهای مدنی در مناطق اقلیت نشین می تواند به نقض حقوق بشر نیز منجر شود. برای نمونه بر اساس گزارش خبرگزاری ها حدود نصف قتل های خانوادگی در ایران را قتل های ناموسی تشکیل می دهند که شور بختانه بیشتر آنها در مناطق عشایری (قشقای و لرستان) و استان های خوزستان، کردستان و سیستان و بلوچستان صورت می گیرد.^{۳۲۳} این پدیده که ناشی از فرهنگ پدر سالاری در ایران است، با فعالیت های آموزشی نهادهای مدنی و مبارزه دراز مدت با فرهنگ عشیره ای و مردسالاری، قابل علاج است. بهر روی تاثیرات فرهنگ پدرسالاری را می توان هنوز در منطقه خود مختار عراق نیز مشاهده کرد. بر پایه نوشته خانم شهرزاد مجاب، دولت محلی کردستان عراق، قانون مدنی عراق را پذیرفته است که بر اساس آن مرد می تواند عضو مؤنث خانواده (همسر، خواهر، دختر، مادر) را در صورت "زنا" به قتل رساند و مورد تعقیب قرار نگیرد.^{۳۲۴}

نهادهای فرهنگ دمکراتیک می تواند از موارد دیگر نقض حقوق بشر در مناطقی که راهبرد های تنوع فرهنگی پذیرفته می شود نیز جلوگیری کند. هم اکنون سازمان دیده بان حقوق بشر مقامات کرد عراقی را بخاطر اعمال شکنجه در زندان های منطقه خود مختار عراق محکوم کرده است. در بازدید کارشناسان این سازمان و گفتگو با زندانیان معلوم شد که زندانیان "امنیتی" حتی با بهره گیری از کابل برق، مورد آزار قرار گرفته اند.^{۳۲۵} با توجه به نکته بسیار مهم بالا، ویرایشگران کتاب نامبرده، این پرسش را مطرح می سازند که آیا باید منتظر ماند تا ابتدا حقوق فردی بر آورده شوند و

322 - Ibid 10.

323 - قتل های ناموسی، روزنامه شرق، یکشنبه ۱۱ تیر ۱۳۸۵.

324 - Sharzad Mojab, "Conflicting Loyalties: Nationalism and Gender Relations in Kurdistan", in Himani Bannerji, Shargzad Mojab eds., Of Property and Propriety: The Role of Gender and Class in Imperialism and Nationalism, (Toronto: University of Toronto Press, 2001), 145.

325 - دیده بان حقوق بشر مقامات کرد عراق را محکوم کرد، بی بی سی، شنبه ۳ ژوئیه

سپس برای برخوردار ی اقلیت ها از حقوقشان تلاش کرد؟ پاسخ آنها منفی است " زیرا خود داری از پرداختن به دغدغه های قانونی اقلیت ها، اثرات منفی اش را بر فرآیند دمکراسی بجای خواهد گذاشت. با این حال باید در نظر داشت که تداوم اصلاحات گوناگون از اهمیت بسیاری برخوردارند."^{۳۲۶} البته برخی از پژوهشگران مسائل اقلیت ها بر این باورند که در کشور هایی که با واقعیت برخورد های خشونت بار قومی مواجهند، نظام های دمکراتیک، در حل مشکلات قومی، ناتوانند. در این مورد، دانیل ا بیل (Daniel A. Bell) باور دارد که "کارزار های بی رحمانه قومی، در دولت های پسا کمونیستی، بسیاری از ناظران را به این نتیجه رساند که تنش ژرفی میان دمکراسی و حقوق اقلیت ها موجود است. در جوامع چند قومی، گروه های اکثریت می توانند تصمیم بگیرند که گروه های اقلیت را از راه های دمکراتیک سرکوب کنند. رفتار یوکسلاوی با آلبانی های گوسوو، نمونه روشنی از این بابت است. افزون بر این، مایوس کننده است گفته شود که کاروساز های متداولی که در دمکراسی های غربی برای پرداختن به کشمکش های قومی - برای نمونه تشکیل دولت فدرالیستی بکار گرفته می شود، در جوامعی که فرهنگ احترام متقابل و مدارا در بین گروه های قومی - ملی ریشه دار نیست، بی اثرند. زمانی که نفرت شدید و بی اعتمادی کامل میان این گروه ها رایج است، تصور اینکه گروه های حاکم حاضرند در چهارچوب یک قانون اساسی که از حقوق اقلیت ها پشتیبانی می کند، از منافع شان دست کشند، نادرست است. در بدترین شرایط تنها دخالت نظامی طرف سوم قادرست آرامش را برقرار ساخته و از حقوق گروه های اقلیت حفاظت کند."^{۳۲۷}

بهر روی، تجربه های تاریخی در ایران نشان داده است در هر دو نظام زورمدار سلطنتی و اسلامی، اقلیت ها از بسیاری از حقوقشان با شدت و ضعف متفاوت، محروم شده و برای رسیدن به خواسته هایشان سرکوب شده اند. تنها در دوره هایی کوتاهی از تاریخ پسا مشروطه و انقلاب بهمین، در سایه ضعف دولت مرکزی، اقلیت ها توانستند به نوعی به خود مختاری محلی دست یابند و یا به طرح خواسته های شان بپردازند و یا با امید به حل مشکلاتشان، به

326 - Ibid 10.

327 - Daniel A. Bell, "Is Democracy the "Least Bad" System for Minority Group? in Susan J. Henders, ed. *Democratization and Identity: Regimes and Ethnicity in East and Southeast Asia*, (Toronto: Lexington Books, 2004), 25.

مشارکت در امور سیاسی تشویق شده اند. برای نمونه کاتم در این باره می نویسد:

در دوره ای از تاریخ جدید آذربایجان، دوره تدوین قانون اساسی و حکومت دکتر مصدق که موازین دمکراتیک بطور نسبی رعایت می شد، آذربایجان پرشورترین و پر اشتیاق ترین دوران سیاسی اش را برای مشارکت در امور سیاسی ایران می گذراند.^{۳۲۸} در ریاست جمهوری خاتمی نیز که امید می رفت در ساختار سیاسی کشور تحولاتی اساسی صورت گیرد، مشارکت آنها در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶، پایی بقیه نقاط کشور، بسیار گسترده بود و در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری دوره نهم، بسیاری از اقلیت ها که از سیاست های زور مدارانه احمدی نژاد بیشتر از رقیب میانه روی وی بیم داشتند، در ۲۴ شهرستان (که عمدتاً در مناطق مرزی کشور جای دارند) بیشترین آراء شان را به سود هاشمی رفسنجانی به صندوق های رأی ریختند.^{۳۲۹} بر پایه یک نظر خواهی که بوسیله یک تارنما کوردی (ناسوکورد)، وابسته به اصلاح طلبان کورد، صورت گرفته است، حدود پنجاه درصد پاسخ دهندگان " رفتار های دموکراتیک و مبتنی بر نهادی های مدنی " را " برای احقاق حقوق شهروندی کرد ها " مناسب تر تشخیص داده اند که می تواند باور مردم کردستان به دمکراسی و اهمیت استقرار آن در رفع تبعیض های قومی را نشان دهد. در همین نظر سنجی هنوز حدود بیست و پنج درصد پاسخ دهندگان " مثنی مسلحانه " را برای حل مشکلاتشان راهگشا می دانند که در واقع ناشی از سرسختی جمهوری اسلامی در برابر خواسته های آن هاست.

بهر روی، دمکراسی ترکیبی است از کلمه های یونانی دموس (demos) بمفهوم مردم و کراتیا (kratia) بمعنی قدرت که معنی تحت الفظی اش " حاکمیت مردم " است.^{۳۳۱} که الگویش را می توان در دمکراسی های مدرن غربی دید. از دیدگاه جامعه شناسی، دمکراسی، نظامی از مدیریت است که در

³²⁸ - Richard Cottom, 131.

³²⁹ - دکتر محمد طیبیان، بررسی آماری انتخابات ۳ تیر، شرق، ۱۳ شهریور ۱۳۸۴.

³³⁰ - "نگوید که انقلابی ها نمی توانند اصلاح طلب بشوند" روزنامه شرق، پنجشنبه ۳۰ مهر ۱۳۸۳.

³³¹ - John K. Roth, ed. *Encyclopedia of Social Issues*, (New York: Marshall Cavendish, 1997) vol. 2, 467.

آن اعضایش بر تصمیم سازی گروهی نظارت می کنند.^{۳۳۲} ویژه گی های بارز دمکراسی سیاسی عبارتند از:

۱- کوچک بودن دولت در اختیارات قانونیش (حاکمیت قانون)، تفکیک قوا برای جلوگیری از خود سری دولت.

۲- آزادی های فردی و اجتماعی برای کلیه افراد جامعه بدون در نظر گرفتن جنسیت، رنگ پوست، نژاد، دین و قومیت شان.

۳- وجود جامعه مدنی گسترده (سازمان های غیر انتفاعی) که می توانند با انتقاد های کارشناسانه شان دولت را پاسخگو نگه دارند.

۴- و سرانجام تأمین مشارکت گسترده مردم در پیکره سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه. در این نظام، برخلاف نظام های زور مدار، قدرت از پائین به بالا جریان می یابد و مشروعیت دولت را شهروندان تعیین می کنند. هدف اصلی دولت حفاظت از حقوق اساسی شهروندان و بالابردن سطح رفاه همگانی است.^{۳۳۳}

۵- وجود احزاب سیاسی که غیر متمرکزند و دست به دست شدن قدرت به وسیله آن ها انجام می شود. دغدغه احزاب سیاسی را بیشتر جذب افراد طبقات مختلف و جلب مشارکت همگانی تشکیل می دهد.^{۳۳۴}

بسیاری از نظام های دمکراتیک غربی اغلب، نه تنها خواسته های زبانی، فرهنگی و هویتی اقلیت های قومی شان را محترم می شمارند، بلکه با پایبندی به اعلامیه حقوق بشر و دیگر پیمان نامه های جهانی در جهت مشارکت این گروه ها در تعیین سرنوشتشان و پیکره سیاسی جامعه تلاش می ورزند.

در ایران در سایه حکومت های زور مدار پهلوی و اسلامی، با شرایطی رو برو بوده و هستیم که فقدان دمکراسی به مانعی نه تنها بر سر راه احقاق حقوق اقلیت ها بلکه به مانعی نیز برای رسیدن به آزادی تمام اقشار و طبقات جامعه ایران تبدیل شده است. هرروزه نه تنها افراد اقلیت ها بلکه روزنامه نگاران، کارگران، زنان، دانشجویان و اقلیت های دینی (اسلامی و غیراسلامی) به عناوین مختلف مورد انزیت و آزار، بازداشت و زندان و حتی حکم اعدام مواجه می گردند. بی شک هنگامی که مقامات بلند پایه حکومت اسلامی همچون آیت اله جنتی باور دارد که " بشر غیر از اسلام همان حیواناتی هستند که روی

³³² - Edgar F. Borgatt, ed., *Encyclopedia of Sociology*, (New Yourk: Macmillan Refrence USA, 2000), Second Edition, 601.

³³³ - John K. Roth, ed. *Encyclopedia of Social Issues*, (New York: Marshall Cavendish, 1997), Vol.2, 470.

³³⁴ - Ibid 1013.

زمین می‌چرند و فساد می‌کنند.^{۳۳۰}، نمی‌توان انتظار دموکراسی و مدارا را در این نظام داشت. اما قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز که در واقع مهمترین سند قانونی کشور است، تهی از پیش‌بینی‌های مناسبی است که مشارکت دموکراتیک اقوام و اقلیت‌ها و دیگر اقشار و طبقات جامعه را در بیکره نظام سیاسی کشور امکان‌پذیر ساخته، کلیه افراد و گروه‌های قومی را بدون در نظر گرفتن جنسیت و باورهای دینی و سیاسی، در تعیین سرنوشتشان سهیم سازد. در این جا لازم است بطور خلاصه به برخی از کاستی‌های این سند مهم قانونی اشاره کنیم.

قانون اساسی بنابه تعریف "مجموعه‌ای از هنجارهای قانونی است که نحوه مدیریت جامعه، رابطه بین حکومت‌گران و شهروندان و کنش و واکنش میان مراکز قدرت را تعیین می‌کند."^{۳۳۱} قانون اساسی جمهوری اسلامی پس از پیروزی انقلاب و زیر نفوذ تعیین‌کننده آیت‌الله خمینی تهیه شد. وی با دموکراسی و حاکمیت مردم میانه‌ای نداشت و آنرا مانع اجرای دستورات الهی می‌دانست. در اسفند ماه سال ۱۳۵۷ در راه بازگشت به قم اظهار داشت: "دموکراسی کلمه دیگری برای غصب حاکمیت الهی است."^{۳۳۲} بنابراین، با وجودی که در نسخه نهایی این سند حقوق مردم در تعیین نمایندگان مجلس و رئیس‌جمهور کشور برسمیت شناخته شده است، اراده مردم کاملاً در دست روحانیت قرار گرفته است. خانم زیبا میرحسینی و ریچارد تپر (Richard Tapper) در این مورد می‌نویسند: "قانون اساسی از یک سوی با استقرار نهاد های دموکراتیک و قانون‌گذاری، مانند مجلس و ریاست جمهوری، حقوق مردم را برای برگزیدن دولتمردان برسمیت می‌شناسد، از سوی دیگر، اراده مردم را در تسلط روحانیت، نهاد ولایت فقیه، رهبر انقلاب و شورای نگهبان (شامل شش فقیه که از سوی رهبر منصوب می‌شوند، و شش حقوق‌دان که از سوی رئیس قوه قضائیه، که خود منتخب رهبر است، برگزیده و به تصویب مجلس می‌رسد) قرار می‌دهد."^{۳۳۳} رهبر، در جمهوری اسلامی از چنان قدرتی برخوردار است که به باور ویلفرید بوچتا (Wilfried Buchta)

حتی "از قدرتی که قانون اساسی سال ۱۹۰۶ به شاه واگذار کرده بود، فراتر می‌رود."^{۳۳۴}

از سوی دیگر قانون اساسی در امر مشارکت و تعیین سرنوشت دارای تناقض بوده و با حاکم کردن موازین و اصول اسلام بر کلیه امور کشور، حقوق شهروندان را در تعیین سرنوشتشان پایمال کرده است. به باور سازمان دانش‌آموختگان "در مجموع و از منظر حقوقی، قانون اساسی جمهوری اسلامی در باب «حق تعیین سرنوشت» و «مشارکت آزادانه سیاسی» دچار تناقض درونی و ساختاری است. از یک سو تامین آزادی‌های سیاسی، اجتماعی و فراهم کردن زمینه مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خویش را وظیفه دولت می‌داند، (بند ۷ و ۸ اصل سوم) اداره امور عمومی را متکی به آراء عمومی می‌کند (اصل ۶) انسان را به نمایندگی از خدا بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم می‌گرداند (اصل ۵۶) و از سوی دیگر، با پذیرش حاکمیت مطلق و بلامنازع احکام اسلام و در واقع اولویت دادن دین بر ملت (اصل ۴) پذیرش ولایت فقیه (اصول ذکر شده) و منوط کردن بسیاری از حقوق به رعایت موازین اسلامی هم «حق حاکمیت ملی» را ابتر می‌کند و هم حقوق بشر را نقض می‌کند."^{۳۳۵}

از آنجا که قانون اساسی جمهوری اسلامی بر پایه موازین دینی تهیه شده است، در زمینه اختصاص پست‌های کلیدی کشور و شرایط انتخاب‌شوندگان، تبعیض‌های فاحشی را علیه بیشتر شهروندان روا داشته است. برای نمونه "... با پذیرش نظریه ولایت فقیه... مهمترین منصب قدرت سیاسی در کشور را مختص به فقها کرده است. به این ترتیب تمامی کسانی که «فقیه» نیستند از مهمترین منصب سیاسی کشور که بخش اعظم قدرت سیاسی را در دست دارد محرومند، که این البته به وضوح با موازین بین‌المللی حقوق بشر در تناقض است.^{۳۳۶} همچنین بر اساس این سند، ریاست جمهوری مهمترین مقام اجرایی کشور است که بر پایه اصل ۱۱۵ قانون اساسی باید معتقد به مذهب شیعه و از میان رجب سیاسی کشور انتخاب شود. بنابراین (همانگونه که در بخش تبعیض

³³⁹ - Wilfried Buchta, *Who rules Iran: the structure of power in the Islamic Republic*, (Washington, DC: Washington Institute for Near East Policy, 2000)

³⁴⁰ - "بررسی وضعیت حق تعیین سرنوشت و مشارکت در اداره عمومی کشور توسط سازمان دانش‌آموختگان" تارنما اعتماد ملی، ۱۱ دی ماه ۱۳۵۸.

³⁴¹ - همان.

³³⁵ - "انتقاد شدید نماینده زرتشتیان از اظهارات جنتی"، تارنما بازتاب، ۱ آذر ۱۳۸۴.

³³⁶ - The New Encyclopaedia Britannica, 15th Edition, Vol. 25, 1012.

³³⁷ - Dilip Hiro, 106.

³³⁸ - Ziba Mir Hosseini & Richard Tapper, *Islam and Democracy in Iran*, (New York, London: I. B. Tauris, 2006), 17-18.

های مشارکتی گفته شد) زنان، مسلمانان غیر شیعه، غیر مسلمانان و افراد سکولار از احراز این مقام محروم اند.^{۳۴۲}

از سوی دیگر شرایط انتخاب شوندهگان نیز بخش قابل ملاحظه ای از شهروندان را از راه یافتن به مجلس، شوراها و... محروم می کند. در قوانین انتخاباتی جمهوری اسلامی نامزدها باید « اعتقاد و التزام عملی به اسلام و نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران» داشته باشند. (بند ۱ ماده ۲۸ قانون انتخابات مجلس شورای اسلامی) همچنین « ابراز وفاداری به قانون اساسی و اصل متری ولایت مطلقه فقیه» (بند ۳ ماده ۲۸ همان قانون) از دیگر شرایط لازم برای اجازه حضور در عرصه انتخابات مجلس و سایر انتخابات است. در واقع این دو شرط و شرایطی از این قبیل به معنای محروم ساختن طیف وسیعی از شهروندان از حقوق مدنی و سیاسی شان است. بند (د) از ماده ۲ قانون انتخابات مجلس خبرگان نیز « معتقد بودن به نظام جمهوری اسلامی» را در زمره شرایط انتخاب شوندهگان می داند. در مورد انتخابات ریاست جمهوری نیز پیش از این به شروط اعتقادی مصرح در اصل ۱۱۴ قانون اساسی اشاره شد. بندهای (ب) و (د) ماده ۲۶ قانون شورای های اسلامی شهر و روستا، اعتقاد و التزام عملی به اسلام و ولایت مطلقه فقیه به علاوه، ابراز وفاداری به قانون اساسی جمهوری اسلامی را در جزء شرایط انتخاب شوندهگان می داند.^{۳۴۳}

شرایط بالا باضافه برخورداری شورای نگهبان از نظارت "استصوابی" (نظارتی که توأم با اعمال نظر این نهاد در مورد نامزدهاست و صرف گزارش مراجع قانونی مبنی بر صلاحیت نامزدها را کافی نمی داند) سبب شده است که بسیاری از کاندیداهای شرکت در انتخابات نهاد های گوناگون رد صلاحیت شوند. کاوش ها نشان می دهند که " در مجموع می توان گفت، رد صلاحیت شدگان اکثراً از وابستگان به احزاب اصلاح طلب، اپوزیسیون داخلی نظیر نهضت آزادی، فعالان حقوق اقلیت های قومی خصوصاً کردها، بلوچ ها و همچنین اقلیت مذهبی سنی ها بوده اند."^{۳۴۴} سرانجام باید تاکید کرد که یکی از غیر دمکراتیک ترین اصول قانون اساسی کشور در اصل ۱۷۷ (بازنگری در قانون اساسی) گنجانده شده که برای تجدید نظر در مواد قانون اساسی تنظیم شده است. برپایه آن، نه تنها نسل حاضر

بلکه نسل های آینده نیز از تغییر بنیان های قانون اساسی فعلی محروم شده اند. در این بند آمده است که "محتوای اصول مربوط به اسلامی بودن نظام و ابتدای کلیه قوانین و مقررات بر اساس موازین اسلامی و پایه های ایمانی و اهداف جمهوری اسلامی ایران و جمهوری بودن حکومت و ولایت امر و امامت امت و نیز اداره امور کشور با اتکاء به آراء عمومی و دین و مذهب رسمی ایران تغییر ناپذیر است."^{۳۴۵} این در حالی است که بر پایه توضیحات کمیته حقوق بشر در باره ماده ۲۵ پیمان نامه جهانی حقوق سیاسی و مدنی، مردمان حق دارند که از ادانه جایگاه سیاسی شان را تعیین و از حق برگزیدن شکل قانون اساسی و یا دولتشان لذت برند.^{۳۴۶}

تبعیض های روا داشته در قانون اساسی کشور، شامل تمام شهروندان "غیر خودی"، بدون در نظر گرفتن جنسیت، قومیت و ملیت و نژاد شان می گردد! جمهوری اسلامی در این رابطه با یک نگاه به کلیه اقوام و گروه های اجتماعی از جمله زنان، روزنامه نگاران، کارگران و... نگرینسته است!

البته باید افزود که هر چند قانون اساسی دمکراتیک و دولتمردانی که به رعایت قانون گردن نهند پیش شرط استقرار دمکراسی در یک کشور است، اما بدون وجود فرهنگ سیاسی دمکراتیک و منش مدارا گرا در میان نخبه گان سیاسی و فرهنگی کشور، بکار گیری شیوه های دمکراتیک حکومت گردانی، در هیچ کشوری بختی نخواهد داشت و به بازگشت نظام زور مدار خواهد انجامید. شوربختانه، تاریخ معاصر کشور ما نشان داده است که اغلب روشنفکران و رهبران سیاسی اپوزیسیون تاکنون نتوانسته اند خویشتن خویش را از بند ناف فرهنگ زورمدار رها سازند. باین ترتیب بازار تهمت و افتراء، جنگ های فرقه ای و نخبه کشی، همواره از رونق بسیار برخوردار بوده است. بی شک اگر فرد فرد ما نتوانیم با روحیات فرقه گرایی، بی تابی و غرض ورزی های فردی فایق آییم، دمکرات نما های امروز می توانند به دولتمردان دیکتاتور فردا تبدیل شوند و فرآیند دمکراسی در کشورمان بخت مناسبی نخواهد داشت.

۳۴۵- جهانگیر منصور، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، نشر دوران، تهران، ۱۳۸۶،

۲- بدگمانی بیمارگونه (پارانویا)

بیماری بدگمانی و توطئه‌پنداری به بخش جدایی‌ناپذیر اندیشه و تحلیل سیاسی در منطقه خاورمیانه تبدیل شده است به وجهی که "با نادیده گرفتن این پدیده که تقریباً در تمام منطقه همه‌گیر است، برخی از ویژگی‌های دنیای سیاست جهان عرب و ایران در پرده‌ای از ابهام فرو خواهد رفت. بررسی اوضاع این منطقه بدون در نظر گرفتن "دست‌پنهان" همانقدر زیان‌بار است که مطالعه اقتصاد آمریکا بدون وال استریت و یا سیاست‌های اتحاد شوروی بدون مارکسیسم لنینیسم."^{۳۴۷}

در ایران با توجه به پدیده بالا، هر رویدادی به سادگی با جمله "کار انگلیسی‌هاست" تفسیر می‌شود. در همین رابطه بحث و جدل سیاسی در کشور از واژه‌های زیر انباشته است:

"توطئه، جاسوس، خیانت، وابسته، خطر خارجی، دست‌های خارجی، نفوذ بیگانه، اسرار، نقشه، عروسک، ستون پنجم، نوکر استکبار، پشت‌پرده و پشت‌صحنه. بکار بردن واژه‌های بالا در گفتمان سیاسی ایران به این مفهوم است که نخبگان سیاسی داخلی، عروسک‌هایی‌اند که با بند‌های پنهان قدرت‌های خارجی مهار شده‌اند. پیام این است که یک ناظر با هوش باید از ظواهر چشم‌پوشی کرده و روی پیوند‌های پنهان دقت کند. تنها در آن زمان است که می‌توان از توطئه سر در آورد، به دستور کار پنهانی پی برد و مجرمین حقیقی را شناخت."^{۳۴۸}

توطئه‌پنداری و بدگمانی بیمارگونه، در کشوره‌های غربی نیز مشاهده می‌گردد. اما در ایران مدرن بیشتر از کشور‌های دیگر رایج است. به گمان آقای ابراهامیان در غرب ترس از دسیسه، چه واقعی و چه خیالی، در زمان‌های ناامنی مانند جنگ، انقلاب و یا بحران اقتصادی بروز می‌کند اما در ایران در تمام نیم‌سده گذشته فراگیر بوده است. در غرب بیشتر به گروه‌های کوچک محدود می‌شود که بجای برانگیختن نگرانی در خط اصلی (mainstream)، سبب خنده می‌گردد. در ایران در عوض، جنون بدگمانی تمام جامعه را فرا می‌گیرد و به تمام طبیف‌های سیاسی کشور از جمله، سلطنت‌طلبان، ملی‌گراها، چپ‌ها و بی‌شک طرفداران خمینی سرایت می‌کند.^{۳۴۹}

بیماری مزبور که مفهومی کاملاً سیاسی دارد، به شکل افراطی‌اش در دوران اخیر در گستره نیروهای سیاسی قابل مشاهده بوده است. اما هر نیرویی بنا به بینش و فلسفه سیاسی‌اش بر توطئه‌ای خاص و بازیگران ویژه‌ای انگشت گذاشته است:

برای خمینی استعمار به کمک اقلیت‌ها که ستون پنجم دشمن را تشکیل می‌دهند، تهدید دائمی برای مردم مسلمان بشمار می‌آید. برای چپ‌ها، امپریالیست‌ها به کمک طبقات بالای جامعه، علیه کارگران و دهقانان کشور توطئه می‌چینند. جبهه ملی گمان داشت که امپریالیسم، اینبار بیشتر به صورت پدیده‌ای سیاسی، با سرنگونی مصدق، سخنگوی واقعی ملت، در کشور پایگاه بدست آورد. سلطنت‌طلبان باور داشتند که قدرت‌های خارجی به ویژه انگلیس و روسیه، مرتب می‌کوشند که سلسله پهلوی بویژه سلطنت محمدرضا شاه را سرنگون کنند.^{۳۵۰}

بی‌شک این بیماری سیاسی ریشه‌ای تاریخی دارد. کشور ما در چند سده گذشته محل تاخت و تاز آشکار و پنهان قدرت‌های استعماری بوده است به گونه‌ای که اغلب تصمیم‌های سیاسی کشور بدون صوابدید و یا نفوذ آنها اتخاذ نمی‌شدند. افزون بر این، مردم ما شاهد اجرای قرارداد‌های ننگینی همچون گلستان، ترکمن‌چای و پاریس و یا سه کودتای نظامی (بمباران مجلس در سال ۱۲۸۶، کودتای رضاخان و کودتای ۲۸ مرداد) بوده‌اند که بر پایه آنها بخشهایی از کشور از ایران جدا شده‌اند، استقلال کشور بطور رسمی پایمال گشته و یا دولت‌های تحمیلی به کار گماشته شده‌اند. در نتیجه ایرانیان به این نتیجه رسیده‌اند که هر رویدادی در کشور بوسیله دست‌های پنهان قدرت‌های بزرگ انجام می‌شود. البته آقای مجید تهرانیان گرایشات توطئه‌پنداری را ناشی از روحیه میهن‌پرستی ایرانیان می‌داند:

امتزاج نظریه امپریالیسم و گرایشات توطئه‌پنداری (conspiratorialism) در فرهنگ سیاسی ایرانیان ناشی از میهن‌پرستی عمیق ایرانیان است که به تاریخ، ادبیات و دستارورد‌های هنری‌شان افتخار می‌کنند.^{۳۵۱}

بگمان آقای دانیل پیپس (Daniel Pipes)، باور‌های اسلامی نیز در پدید آوردن گرایشات توطئه‌پنداری و بدگمانی مزمن دخیل‌اند:

چه بسا اسلام نیز در به وجود آوردن دیدگاه توطئه‌پنداری نقش داشته است. این امر بویژه در مفاهیم مربوط به نظم سیاسی و قدرگرای و در برخی از

³⁵⁰ - Ibid, 120.

³⁵¹ - Majid Tehranian, 191.

³⁴⁷ - Daniel Pipes, *The Hidden Hand: Middle East Fears of Conspiracy*, (New York: St. Martin's Press, 1996), 2.

³⁴⁸ - Ervand Abrahamian, "The Paranoid Style in Iranian Politics", *Khomenism*, (Los Angeles: University of California Press, 1993), 111.

³⁴⁹ - Ibid, 112.

سنت های شیعه از جمله تأویل گرایی (esotericism)، پنهان کاری (تقیه) و شهادت دیده می شود.^{۳۵۲}

بهر روی، بدگمانی بیمارگونه، بطور آشکار در گفتار و تحلیل های رهبران کشور و حتی صاحب نظران سیاسی کشور دیده می شود که نمونه هایی از آنها را در زیر خواهیم دید:

در زمان انقلاب اسلامی، آیت اله خمینی در این جا، آن جا و همه جا توطئه می یافت. ادعا داشت که تمام جهان علیه ما صف آرایی کرده اند. حتی از اصطلاح چپ و راست بهره می گرفت که نشان دهد چگونه جمهوری تازه تأسیس، ظاهراً به محاصره سلطنت طلبان و مارکسیست ها در آمده است. در پشت باور های لیبرال های مذهبی که از يك قانون اساسی بدون روحانیت دفاع می کردند؛ در پشت سر مسلمانان محافظه کار که مخالف برداشت وی از ولایت فقیه بودند؛ در نظرات مسلمانان غیر سیاسی که زندگی حوزه ای را به درگیر شدن در دنیای پر دسر سیاست ترجیح می دادند؛ در دیدگاه مسلمانان رادیکال که خواستار زیرو رو کردن روابط اجتماعی بودند؛ در باور و کلا که قوانین سخت جزایی را مورد انتقاد قرار می دادند؛ در رفتار و خواسته های اقلیت کرد، عرب، بلوچ و ترکمن که به دنبال خود گردانی بودند؛ در پشت سر چپ ها که اعتصابات و سازمان های صنفی را سازمان دهی می کردند و بی شک پشت سر نظامیان سلطنت طلب، جبهه ملی و حتی رئیس جمهور بنی صدر، توطئه وجود داشت.^{۳۵۳}

و آیت اله خامنه ای بدگمانی بیمارگونه خود را در امور داخلی در پیام سال نو (۱۳۸۶) چنین تشریح کرده است:

" دشمنان با تبلیغات خود، با جنگ روانی خود، با تلاشهای مونیانه‌ی گوناگون خود سعی می‌کنند بین صفوف ملت ایران اختلاف بیندازند؛ به بهانه‌ی قومیت، به بهانه‌ی مذهب، به بهانه‌ی گرایشهای صنفی، وحدت کلمه‌ی ملت را از بین ببرند؛ علاوه بر این، در سطح دنیای اسلام هم يك تلاش وسیع عمیقی از سوی دشمن محسوس است برای اینکه میان ملت ایران و جوامع گوناگون مسلمان دیگر فاصله بیندازند؛ اختلاف مذهبی را بزرگ کنند؛ جنگ شیعه و سنی را در هر نقطه‌ای از دنیا که ممکن باشد، به وجود بیاورند و عظمت و

ابهت ملت ایران را در میان ملتهای دیگر - که روزه روز بحمدالله تا امروز بیشتر شده - از بین ببرند."^{۳۵۴}

و سرانجام تحلیل وزیر اطلاعات "توطئه" یاب جمهوری اسلامی از شرایط کشور و البته توطئه های دشمن را از زبان تارنمای بيك ایران چنین می خوانیم:

" وزیر اطلاعات توطئه جدید دشمن را برنامه ریزی برای براندازی نرم توسط جنبش های گوناگون تحت عنوان «جنبش زنان» و «جنبش دانشجویان» اعلام کرد و از آموزش رسمی چند گروه در این زمینه خبر داد. محسنی اژه بی در مراسم تودیع مدیرکل اطلاعات استان قزوین ناکارآمد جلوه دادن دولت را از اهداف این سیاست برشمرد و گفت؛ چند گروه را رسماً برای آموزش های براندازی نرم به کشورهای دیگر بردند و با پشتیبانی مالی و برنامه تبلیغاتی سنگین و فشارهای اقتصادی خواستند توده مردم را از دولت جدا کنند، دولت را ناکارآمد جلوه دهند و توده مردم را ناامید کنند. وی مرحله دیگر توطئه های دشمن را ایجاد ناامنی در استان های مرزی دانست و گفت؛ در خوزستان با تبلیغات گسترده و حمایت دشمن، گروه هایی ایجاد شده بود که قصد داشتند ایجاد ناامنی کنند ولی با درایت و هوشمندی سربازان گمنام امام زمان (عج) طی یک سال و نیم گذشته این افراد شناسایی و دستگیر شده اند..."^{۳۵۵}

اما شور بختانه بدگمانی های بیمارگونه در پندارهای رهبران و دست اندرکاران کشور خلاصه نمی گردد و در سطح جامعه و حتی در باورهای روشنفکران مخالف نظام نیز ریشه های ژرفی دارد. این امر از دید ناظران خارجی مقیم ایران نیز دور نمانده است. ریچارد کاتم که مدتی در زمان شاه در ایران اقامت داشته است، برای نمونه بدگمانی ایرانیان را بعنوان عاملی که از یادگیری زبان های محلی جلوگیری می کند چنین شرح می دهد:

"برخی از ایرانی ها آنقدر در مورد زبان های محلی و اینکه به عامل تفرقه تبدیل شوند، حساسیت دارند که برای ریشه کن کردن آن ها بطور منظم برنامه می ریزند. حتی ایرانی های لیبرال هم با آموزش اجباری زبان فارسی و

354 - پیام نوروزی رهبر معظم انقلاب اسلامی به مناسبت حلول سال ۱۳۸۶

، در تارنمای <http://khamenei.ir/FA/home.js>.

355 - «جنبش زنان» و «جنبش دانشجویان» جنبشهای براندازی هستند، تارنمایك ایران، پانزدهم آوریل ۲۰۰۷.

352 - Daniel Pipes, 292.

353 - Ervand Abrahamian, 122.

ممنوع کردن چاپ مطالب به زبان های غیر فارسی روی خوش نشان می دهند.³⁵⁶

در میان روشنفکران و مخالفین دولت اسلامی خارج کشور نیز نمونه های بدگمانی و فال بد زدن را می توان آشکارا در نوشته ها و اظهار نظر های روزمره مشاهده نمود. اما تبلور مشخص آن در موضوع اقلیت ها را می توان در مقالاتی که در سمینار پاریس (در باره مسایل ملی و قومی در ایران در سال ۲۰۰۶) ارائه شده است، بخوبی مشاهده کرد. در این جا به چند مورد بسنده می شود. اما لازم است گفته شود که نگارنده این کتاب، نوشته این دوستان را بدون رد و یا تأیید و با احترام به نظرات شخصی شان کاوش کرده و تنها سبک نگارش و بنیش توطئه پندارانه شان را مورد انتقاد قرار می دهد. در نوشته آقای محمد جلالی چیمه (م سحر) با عنوان "زبان فارسی یا ملت فارس؟" آمده است:

"...چند سالی ست که واژه و مفهوم "فارس" در بازار اهل سیاست و نظریه پردازان بخشی از طیف "چپ" دگماتیک و نیز بسیاری از نژاد پرستان و قبیله گرایان ایرانی رونق یافته و در کوشش های "فکر" سازی و نظریه پردازی آنان از اهمیت ویژه ای برخوردار گشته و به نغمه ی ناساز پرتنین و میاهویی بدل شده است. تا آنجا که بسیاری از آنان بنیاد تئوری های ایران گریزو تفرقه افکن خود را بر تفسیرهای مجعول و مقلوبی از این مفهوم استوار می دارند که بنا بر انگیزه های سیاسی خاص و در جهت منافع و اغراض و امیال قدرت های خارجی و برخی دول همسایه طی سالیان دراز، بیرون از مرزهای ایران تدارک دیده شده و در سرزمین ما پراکنده و ترویج می شود!

این تفسیر از واژه و مفهوم "فارس" می کوشد تا نخست زبان فراقومی، فرانژادی و فراملی فارسی را به فارسی زبانان ایران امروزی منتسب و منحصر کند و نقش و اهمیت، فرهنگی و هویت ساز و پیوند بخش این زبان را در تاریخ درازدامن کشور ما، در میان اقوام و تیره های گوناگون ایرانی نادیده انگاشته و آن را هم عرض با دیگر زبان ها و گویش ها و خرده زبان های رایج در ایران فرا نماید. و بدین گونه فارسی گویان ایران را "ملت" یا "قوم" ویژه ای به نام "قوم فارس" یا "ملت فارس" بنامد، تا از این طریق بتواند به تئوری های دشمن ساخته و زنگار زده ای که ایران را کشوری "کثیرالمله"

356 - Richard Cottam, 32.

می خوانند و مدعی وجود "ستم ملی" از سوی "ملت ستمگر فارس" بر ضد "ملت های ستم دیده و متعدد ساکن ایران" هستند، اعتبار بخشد.³⁵⁷

و آقای منوچهر یزدی "توطئه" دفاع از برسمیت شناختن زبان های قومی و امکان تدریس آنها در مدارس استان های قوم نشین کشور را چنین شرح می دهد:

"ایا کسانی که نسخه فدرالیسم برای جامعه ایران میپسندند: شرایط اجتماعی، سیاسی و جغرافیایی کشور را درک کرده اند؟ آیا کسانی که امروز دغدغه خاطرشان زبان اقوام است توجه دارند، استقلال زبان ترکی، کردی و عربی و گسستن آن از زبان فارسی، سرآغازی است برای توطئه های بعدی و سپس تجزیه و جدایی؟! "³⁵⁸

روشن است که برداشت های توطئه پندارانه دارای پی آمدهای ناگواری است، از جمله براهتی مسئولیت های فردی را نفی و با ساده نگری به موضوع های زمانه می نگرند. آقای تهرانیان این پی آمد را چنین تشریح می کند: " [توطئه پنداران] با توجیهی ساده از پذیرش مسئولیت های فردی و جمعی فرار می کنند... در تاریخ توطئه وجود دارد اما تاریخ را نمی توان توطئه پنداشت. در برابر نیروهای پیچیده تاریخی، توسل به نظریات توطئه، به معنی فرار از مسئولیت و کنار زدن قوه ادراک است."³⁵⁹

افزون براین، بد گمانی بیمارگونه هزینه های سنگینی را از نظر سیاسی و اجتماعی در جامعه ایران به دنبال داشته است. آقای ابراهامیان به نتایج اسف بار آن در دوران پس از انقلاب چنین پرداخته است:

بدگمانی بیمارگونه پی آمدهای گسترده ای داشته است. فرضیه ای که وجود توطئه های عظیم را بطور طبیعی تأیید می کند، به این باور می رسد که دسیسه چینان، برخی آشکار و برخی آشکارتر، در همه جا حضور دارند و اگر فردی چنین پندارد که اطرافش را توطئه گران احاطه کرده اند، می تواند به این نتیجه رسد که افراد غیر همفکرش، در این و یا آن توطئه خارجی سهیمند. بنابراین فعالین سیاسی تمایل داشته اند رقابت را با خیانت، لیبرالیسم را با سست باوری (weak-mindedness)، اختلاف نظر صادقانه را با دسیسه های تفرقه انگیز

357 - محمد جلالی چیمه، زبان فارسی یا ملت فارس؟، در تارنما:

www.sedaye-ma.org/web/show_group.php?file=3691

358 - منوچهر یزدی، گفتمان قومگرایی يك فتنه غربي است، در تارنما رزپرگهر به نقل از حزب پان ایرانیست.

359 - Majid Tehranian, 191.

بیگانه و مدارای سیاسی را با نرم بودن در برابر دشمنان داخلی همسنگ پندارند.

نتیجه این طرز فکر برای توسعه کثرت گرایی سیاسی در ایران فاجعه بار بوده است. انتلاف های سیاسی با سختی صورت می گیرد و در صورت عملی شدن نیز می توانند با شتاب با دیوار بلند بی اعتمادی و بدگمانی گسترده برخورد کرده و متلاشی گردند. اختلاف نظر در سازمان های سیاسی جایی نداشته و ندارد و برای رهبران، بسیار ساده است که ناراضیان را با برچسب عمال خارجی اخراج کنند. افزون بر این، زمامداران- چه خمینی و چه شاه - بر احتی می توانستند با پیوند دادن مخالفین به این یا آن دسیسه خارجی، از بدگمانی بیمارگونه مردم بهره گیرند. نظام حاکم همچنین می تواند برای سرکوب مخالفین، آنها را به بالاترین گونه ی جرم سیاسی یعنی خیانت، جاسوسی، و براندازی، متهم کند. روشن است که با جاسوسان و خائنین مذاکره ای در کار نیست. جای شان در زندان و یا جلوی جوخه اعدام است.

در چنین شرایطی، بدگمانی بیمارگونه راه را برای اعدام های دسته جمعی سال ۶۱-۱۳۶۰ گشود. هنگامی که در سال ۱۳۶۰، سازمان مجاهدین تلاش کرد جمهوری اسلامی را سرنگون کند، خمینی ادعا کرد که سازمان سیا، در حال برنامه ریزی برای تکرار کودتای سال ۱۳۳۲ است و بدین ترتیب نه تنها مجاهدین بلکه پای تمام مخالفین بمیان کشیده شد. جمهوری اسلامی در طول شش هفته، بیش از هزار زندانی را اعدام کرد. قربانیان این جنایت را نه تنها مجاهدین بلکه سلطنت طلبان، بهایی ها، کلیمی ها، کردها، بلوچ ها، عرب ها، قشقایی ها ترکمن ها، اعضای جبهه ملی، مانوئیست ها، مارکسیست های استالین ستیز و حتی دختران جوان غیر سیاسی که در زمان و محل نامناسب گرفتار شده بودند، تشکیل می دادند. در هیچ زمانی پیش از آن، جوخه های اعدام، چنین شماری را در چنین زمان کوتاهی با چنین اتهام بی اساسی به کام مرگ نفرستاده بودند.^{۳۶۰}

هم اکنون نیز می توان نتایج توطئه پنداری و بدگمانی را چه در برخورد نظام اسلامی با "غیرخودی ها" و مخالفین و چه در رفتار گروه های مخالف با یکدیگر بویژه در خارج کشور مشاهده کرد. هر روزه در کشور، کوچکترین فعالیت مدنی بویژه در خواست های اقلیت های قومی با برچسب های گوناگون از جمله، تجزیه طلبی، همکاری با دشمنان، و اقدام علیه نظام، سرکوب می

گردد و مخالفین نیز قادر نیستند برای مبارزه با جمهوری اسلامی و تحقق خواسته های اقلیت ها گام های اساسی مشترک بردارند.

۳- شبیح جدایی خواهی

جدایی خواهی موضوعی دیگری است که امروزه به مانع مهمی در برابر همکاری نیروهای دمکرات و آزادیخواه خارج کشور برای استقرار دمکراسی و احقاق حقوق فردی و گروهی اقلیت ها در ایران تبدیل شده است. این امر از آنجا ناشی می شود که بخش مهمی از اپوزیسیون، از چند ملیتی خواندن ساختار جمعیتی و قومی ایران و پذیرش حق سرنوشت برای آنان در هراس است و آنرا بطور خود کار بمعنی چند پارگی کشور بشمار می آورد. این امر گرچه از خاطرات تلخ تاریخی از جمله سوء استفاده استعمار از کشمکش بین ایلات و دولت مرکزی در دوران گذشته، سیاست های نادرست و توسعه طلبانه استالین در مورد آذربایجان و کردستان، سرچشمه می گیرد، اما بی توجهی به مفاهیم برخی از واژه های سیاسی و حقوقی و تحولات آن ها نیز در سراسیمگی و اتخاذ مواضع نادرست بخشی از اپوزیسیون تاثیر فراوان داشته است. بطور نمونه برخی از فعالین و صاحب نظران مسایل قومی می پندارند که کلمه ملت برابر کشور است و هر گروهی که به کسب این لقب نایل آید، بطور خود کار از حق تشکیل کشور مستقل برخوردار خواهد شد.^{۳۶۱} چنین پنداری درباره رابطه ملت و کشور، می تواند ناشی از پذیرش معادله ای باشد که در سده های هجدهم و نوزدهم رایج و برپایه آن دولت با ملت برابر و هر ملتی دارای دولتی می

361 - آقای حسن بهگر در مقاله "مسأله اقوام در ایران می نویسد: "امروز سازمان مللی داریم که دولت ها به عنوان نمایندگان این ملت ها در آن حضور دارند، یعنی هر جا صحبت از ملت شود، پای دولت نیز به میان می آید، پس کثیر الملله بودن ایران باید به معنای کثیر الدوله بودن نیز باشد و قاعدتاً وقتی سخن از فدرالیسم می کنند، کوچک کردن دولت نیست، بلکه مراد چند دولتی کردن ایران است و در نهایت از هم پاشاندن آن." سمینار پاریس پیرامون مسایل ملی- قومی در ایران، ۱۱ نوامبر ۲۰۰۶.

آقای دکتر بابک امیر خسروی نیز در مقاله درنگ هایی در باره ی اقوام ایرانی و ساختار سیاسی مطلوب می نویسد: "لازمه ی پیامد "کثیر الملله" تلقی کردن ایران، انطباق اصل "حق ملت ها در تعیین سرنوشت خویش" در مورد تک تک این "ملت ها و پذیرش حق جدایی آن ها برای برپایی دولت های مستقل به تعداد مدعیان آن است! یعنی گام گذاشتن در زمین لغزانی که دیر یا زود، زمینه را برای پاره پاره شدن ایران فراهم خواهد ساخت." سمینار پاریس پیرامون مسایل ملی- قومی در ایران، ۱۱ نوامبر ۲۰۰۶.

شد.^{۳۶۲} در صورتی که امروزه کلیه ملت‌ها لزوماً دارای دولت‌های مستقلی نیستند (برای نمونه ملت‌های ساکن در کشور سوئیس یا کانادا) و یا هر ملتی دارای دولت واحدی نیست (مانند کره شمالی و جنوبی).

موضوع دیگر استناد فعالین ملی-قومی به تز "حق تعیین سرنوشت ملی" است که جدایی را بعنوان راهی برای رهایی ملت‌های تحت ستم تجویز می‌کند و بوسیله بنیان‌گذاران فلسفه مارکسیزم لنینسم در سده‌های نوزدهم و بیستم مطرح گردیده است. برپایه این تز، حمایت از ملت‌های تحت ستم برای رهایی پرولتاریا ضروری است. بطور نمونه مارکس باور داشت که سوسیالیست‌ها باید از جدایی ایرلند از انگلیس پشتیبانی کنند و آنرا پیش شرط رهایی کارگران انگلیسی می‌دانست.^{۳۶۳} گرچه این تز اساس درک بسیاری از فعالین اپوزیسیون را از حق تعیین سرنوشت تشکیل می‌دهد، اما با مفهومی که از سوی قانون جهانی برای این اصطلاح تدوین و مورد پشتیبانی اغلب کشور‌های جهان قرار گرفته متفاوت است. از آنجا که مفهوم جهانی پذیرفته شده "حق تعیین سرنوشت"، می‌تواند در رفع تبعیض از اقلیت‌های کشور نقش مهمی ایفا کند، در این جا بطور خلاصه به نکات مهم آن می‌پردازیم. (در فصل اول کتاب توضیحات بیشتری در باره آن داده شده است).

در مراحل مختلف تاریخی، حق تعیین سرنوشت با مفاهیم گوناگونی بکار رفته است. پس از جنگ اول جهانی، ویلسون (رئیس جمهور آمریکا) باور داشت که تنها اجماع مردم (people) به یک دولت مشروعیت می‌بخشد و بنابراین از حق تشکیل کشور مستقل اقلیت‌ها پشتیبانی می‌نمود.^{۳۶۴} درحالی که این حق، طرح استعمار زدایی نظام سازمان ملل را تشکیل می‌داد، سه اعلامیه این سازمان، طرح بالا را تغییر داد و آن را از قلمرو اندیشه‌های ایده آلیستی ویلسون دور ساخت و برای حل مسئله مستعمرات قابل اجرا کرد. براساس این سه اعلامیه، سه گزینه برای سرزمین‌های مستعمره در نظر گرفته شده بود:

الف: بصورت کشوری مستقل درآیند.

³⁶² - (Hobsbawm, p. 19), *Definitional Issues Related to Nation, People, State, Ethnicity*, <http://uregina.ca/~gingrich/jan2298.htm>.

³⁶³ - Socialist Worker Online, *Marxist and the right to self-determination*, http://www.socialistworker.org/2002-2/411/411_09_SelfDetermination.shtml.

³⁶⁴ - Joshua Castellino, *Order and Justice: National Minorities and the Right to Self-Determination*, *International Journal on Minority and Group Rights* 6: 389-415, 1999, 392.

ب: در مدیریت یک کشور آزاد و مستقل مشارکت کنند.

د: در یک کشور مستقل ادغام شوند.

مورد اول که بمعنی جدایی از کشور دیگری است، گفتگوهای بسیاری را بر سر سود و زیان تعیین سرنوشت "داخلی" و یا "خارجی" برانگیخته است. از دیدگاه نظم جهانی، تعیین سرنوشت داخلی که به باز سازماندهی قدرت داخلی می‌انجامد، دلپسند تر از تعیین سرنوشت خارجی است که تمامیت ارضی یک کشور و یا در نهایت صلح و امنیت یک منطقه را به خطر می‌اندازد.^{۳۶۵} بهروزی، اصطلاح حق تعیین سرنوشت بدین مفهوم است که به "مردم" باید اجازه داده شود که سرنوشتشان را آنطور که برایشان بهتر است تعیین کنند. در این صورت اگر جدایی را از گزینه‌های "مردم" خارج کنیم، موجب محدود شدن حق تعیین سرنوشت خواهد شد که ممکن است هدف اصلی اش را نقض کند.

اما مسئله جدل آمیز در باره این حق، مفهوم کلمه "مردم" است که قانون جهانی از تشریح شفاف آن خودداری کرده است. برخی از پژوهش‌گران بر این باورند که این حق تنها شامل مردمان کشور‌های مستعمره و غیر مستقل می‌گردد و گروهی دیگر با برداشت‌های متفاوتی از پیمان نامه‌های جهانی، این حق را به گروه‌های اقلیت نیز تعمیم می‌دهند. برای نمونه کاستلینو (Castellino) باور دارد که حقوق اقلیت‌ها موضوع ماده ۲۷ پیمان نامه جهانی حقوق مدنی و سیاسی است که در آن از حق تعیین سرنوشت سخنی به میان نیامده است.^{۳۶۶} در واقع (همانطور که در فصل اول کتاب نیز آورده شد) اعلامیه سازمان ملل در مورد اقلیت‌های ملی نیز از برسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت برای اقلیت‌های ملی خودداری کرده است. با این وجود، استیون ویلتی (Steven Wheatley) گمان دارد که کمیته حقوق بشر، حق تعیین سرنوشت را به مردمان کشور‌های مستعمره و غیرمستقل محدود نکرده و آنرا به مردمان کشور‌های مستقل نیز قابل تعمیم می‌داند.^{۳۶۷} این نویسنده همچنین باور دارد که "کار بست حق تعیین سرنوشت مردمان، در عصر سازمان ملل، برخلاف دوره بین دو جنگ، تأیید و یا رد مشروعیت قدرت حاکم را برای گروه اکثریت ساکن در یک سرزمین نیز برسمیت شناخته است. برپایه همین اصل مردمان تحت الحمایه و غیر خودگردان، مردمان کشور‌های خود فرمان و مستقل،

³⁶⁵ - Ibid. 393.

³⁶⁶ - Ibid. 396.

³⁶⁷ - Steven Wheatley, *Democracy, Minorities and International Law*, (New York: Cambridge University Press, 2005), 77.

مردمان تحت ستم، و مردمان دولت های فدرالی که در روند فروپاشی اند (مانند یوگسلاوی پیشین) از حق تعیین سرنوشت برخوردارند. اصطلاح "مردم"، بطور روزافزونی در مورد گروه های قومی - فرهنگی درون کشور ها نیز بکار می رود.³⁶⁸

بنابراین مشاهده می گردد، که نگرانی برخی از فعالین سیاسی، در باره اطلاق کلمه ملت به گروه های قومی، و یا استناد به حق تعیین سرنوشت، برای رفع تبعیض از اقلیت ها، تا حدود زیادی بی مورد است. زیرا بیش از هر چیز بر سر کار برد این اصطلاح، از سوی قانون جهانی، اتفاق نظر موجو نیست؛ دوم، سر انجام روشن نیست که چرا باید میان ملت و قوم تبعیض قایل شد؟ اگر ملت شایسته حق تعیین سرنوشت است بچه دلیل باید این حق را از اقوام دریغ داشت؟ اگر مردمان يك کشور (ملل و یا اقوام) تشخیص دهند که زندگی صلح آمیز در کنار دیگر اقوام آن کشور امکان پذیر نیست و از راه های مسالمت آمیز خواستار تشکیل کشور مستقلی گردند، کدام اندیشه دمکراتیکی از سرکوب آن قوم و یا ملت حمایت خواهد کرد؟ افزون بر این، برپایه پژوهشی، دلایلی که می تواند به جدایی گروه های اقلیت از کشورها بیانجامد، تنها در يك مورد به خاطر رشد گرایشات هویت طلبانه (ملت شدن) است و تبعیض های گوناگون علیه اقلیت ها نقش اصلی را در جدایی ها بازی می کنند. ترنس ای کوک (Terrence E. Cook) موارد هشت گانه ای را که می تواند به جدایی بیانجامد چنین برمی شمرد:

- ۱- يك گروه خودش را به عنوان "ملت" متمایز بشمار می آورد زیرا دارای يك هویت مدنی و یا قومی است. در صورتی که شمار ویژگی ها بالا رود، گرایشات جدایی خواهانه تقویت می گردند مانند زبان، مذهب و یا نژاد.
- ۲- گروه از نظر جغرافیایی متمرکز است و می توان با ترسیم مرز بر روی نقشه، محل سکونت شان را مشخص کرد (بنابراین موقعیت پراکنده اقلیت سیاه پوست آفریقای - آمریکایی، امکان هیچ گونه جنبش جدایی خواه را نمی دهد).
- ۳- تمرکز در کنا مرزهای موجود ملت - کشور ها.
- ۴- گروه انتظار دارد که وضعیت اقتصادی اش از راه جدایی بهبود یابد، زیرا تشخیص می دهد که در شرایط موجود از نظر اقتصادی مورد تبعیض قرار می گیرد.

³⁶⁸ - Ibid. 124.

۵- گروه از نظر سیاسی مورد تبعیض قرار می گیرد زیرا افراد گروهش در اداره منطقه و یا کشور دخالت داده نمی شوند و یا از داشتن اهرم هایی برای جلوگیری از راهبردهایی که به زیان آنهاست، محروم اند.

۶- هیچ چشم اندازی که به گسترش مشارکت شان در زندگی سیاسی کشور بیانجامد، موجود نیست. این مورد می تواند شامل واگذاری اختیارات محلی و یا مشارکت در سیاست های ملی نیز گردد.

۷- گروه انتظار مواجه با مشکلی را در جریان جدایی ندارد، زیرا معمولاً انتظار دارد که به آنها از راه های صلح آمیز اجازه جدایی داده شود... یا این که گمان می کنند که طرف مقابل بزودی تمایل به مبارزه را از دست می دهد (اینهم از روی اشتباه محاسبه صورت می گیرد. مانند مورد: بیافرا، تامل ها و یا سودانی های جنوب). سرانجام این که می اندیشند که شاید کشور توسعه طلبی به کمک آنها شتابد (کاتانگا که کمک ناچیزی دریافت کرد). و ۸- گروه، آینده اقتصادی و نظامی کشور را در صورت جدایش روشن ارزیابی می کند، شاید انتظار دارد بتواند روابط تجاری با کشور اصلی برقرار کند و یا به کشور ثالثی به پیوندد و یا با آن وارد اتحاد شود.³⁶⁹

افزون بر این باید توجه داشت که هر کشور چند قومی و یا چند ملیتی که دارای ساختار دمکراتیک است، امکان گسترش نهاد های مدنی و فعالیت های سیاسی را برای کلیه شهروندان و گروه های ملی- قومی اش فراهم می سازد. این امکانات بهرروی، به فرآیند هویت سازی اقوام و ملیت ها کمک خواهند کرد و در نتیجه رشد گرایشات جدایی خواهانه اجتناب ناپذیر خواهد بود. پری موراتز (Igor Primoratz) به نقل از آمی گات من (Amy Gutman) در این مورد می نویسد:

گروه های هویت طلب، فرآورده اجتناب ناپذیر آزادی و مشارکت افراد در تشکل های سیاسی است. اگر افراد در تشکیل و پیوستن به تشکل ها آزاد باشند، انواع گوناگون گروه های هویتی زاده خواهند شد. این بدان علت است که افراد آزاد از راه های بسیار متفاوتی دست به هویت سازی می زنند و جامعه ای که از شکل گیری گروه های هویت طلب جلوگیری کند، زور مدار است.³⁷⁰

³⁶⁹ - Terrence E. Cook, *Separation, Assimilation, or accomodation: contrasting ethnic minority policies*, (Westport, Conn.: Praeger Publishers, 2003), 57-8

³⁷⁰ - Igo Primoratz and Aleksandar Pavokivic, "Introduction", in Igor Primoratz and Alesandar Pavokovic, eds. *Identity, Self-Determination and Secession*, (Burlington: Ashgate Publishing Company, 2006), 2.

بنابراین اپوزیسیون دمکرات ایران که خود قربانی حکومت های زور مدار بوده است، باید با بردباری با این گرایشات مواجه شود و در صورتی که در استقرار دمکراسی در ایران بختی بدست آورد، بارفع تبعیضات فردی و گروهی، اقلیت هارا به زندگی در ایرانی آباد که به همه مردمانش تعلق دارد، امیدوار سازد. تنها از این راه می توان از گسترش این گرایشات جلوگیری به عمل آورد. تجربه فعالیت حزب استقلال طلب کبک در کانادا نشان داده است که تنها با استفاده از روش های دمکراتیک و رفع تبعیضات کامل، احزاب فدرالیست این کشور تاکنون توانسته اند کوشش های جدایی خواهانه این حزب را با شکست روبرو سازند.

افزون بر این باید گفت، با وجودی که سنجش آماری میزان همبستگی مردمان اقلیت به کشور ایران امکان پذیر نیست، اما خوشبختانه، پژوهشگران چندی باور دارند که برغم تبعیض های گوناگون، دلبستگی کردها و ترک ها به کشور ایران هنوز قابل ملاحظه است. ریچارد کاتم در باره کرد ها و می نویسد:

...بی شک کردها باور دارند که از تاریخ متمایز و غرور آمیزی برخوردارند، و این باور به ملی گرایی آنان یکپارچگی می بخشد. اما دو ویژگی در تاریخ ملی گرایی این مردم دیده می شود؛ یکم، کردها از زمان کهن تاکنون دولت با ثباتی تشکیل نداده اند؛ دوم، آنها در بخش مهمی از تاریخشان در اتحاد نزدیک با ایران بسربرده اند. بنظر می رسد که این دو ویژگی کردها را بیشتر به داشتن خودگردانی در داخل ایران یکپارچه تشویق کند تا تشکیل دولتی مستقل.³⁷¹

برندا شفر نیز در سنجش اش از گرایش های گوناگون در این خطه، از گروه های جدایی طلب در آذربایجان سخنی به میان نمی آورد که می توان آنرا به معنی ضعف خواسته های جدایی خواهانه در میان آذری ها تعبیر کرد:

...امروزه بسیاری از آذربایجانی ها بویژه آنهایی که جزو نخبگان فرمانروایند، هویت اصلی شان را ایرانی می دانند، هرچند بسیاری از آنها بر پیوندشان با فرهنگ و زبان قومی آذربایجان نیز تأکید دارند... بسیاری تضادی بین داشتن هویت ایرانی و آذربایجانی نمی بینند. دیگران هویت اصلی شان را آذربایجانی می دانند اما برخی از آنها با هدف سیاسی آنرا ابراز می کنند. با این حال، بویژه از ابتدای سال های ۱۹۹۰، شمار ناچیزی از آنان برای رسیدن به خواسته هایی در ارتباط به هویت شان وارد فعالیت های سیاسی شده اند. این فعالیت ها نیز بر بسیاری از خواسته های تجربیدی (abstract) تأکید داشته اند.

371 - Richard Cottam, *Nationalism in Iran*, (Pittsburg: University of Pittsburg Press, 1964), 66-7.

مانند دگرگونی تصویر آذربایجانی ها در رسانه ها، برآوردن حقوق قانونی آنها شامل حق تحصیل به زبان مادری و بهره گیری از آن در دادگاه ها. شاید طرح مواضع تجربیدی باخطر آنست که آنها در حین برخورداری از جایگاه حرفه ای و اقتصادی بالا، در جامعه ایران تحقیر می شوند.³⁷²

بهرروی، موضوعی که هر ایرانی دمکرات را بیشتر از خواسته های جدایی خواهانه نگران می سازد، شیوه ها و روش هایی است که برخی از این گروه ها و یا افراد برای قابل پذیرش کردن خواسته هایشان در میان اقلیت ها بکار می برند. در این جا به تلاش های برخی از گروه های ترک زبان اشاره می شود که می کوشند با پاشیدن تخم نفرت میان فارس و ترک و یا ترک و کرد به اهداف شان دست یابند. برای نمونه در ۲۶ آذر ماه ۱۳۸۵، گروهی هویت طلب به مناسبت پنجاه و نهمین سالگرد شکست دولت فرقه دمکرات آذربایجان، دست به کتاب سوزی زدند و کتاب های سعدی، حافظ، فردوسی و حتی شهریار و مولانا را به کام آتش سپردند.³⁷³ در تارنما بای ک از اصطلاح فاشیسم فارس بهره بسیار گرفته می شود و آقای جوانشیر باور دارد که "جلادان و قاتلان فاشیسم فارس باید کشته شوند. مرگ نه اولین سلاح، بلکه باید آخرین سلاحی باشد که برای راندن اشغالگران فارس از وطنمان مورد استفاده قرارگیرد. عشق به آزادی، عشق به زبان، هویت و تمدن ملی نباید فقط در دنیای تخیل باشد. ما میخوایم این آزادی را بچشیم، از لذت خواندن و نوشتن به زبان و نوشتن به زبان ملی برخوردار باشیم."³⁷⁴

سرانجام باید افزود که شوربختانه ملی گرایی جدایی خواهان نکتز گرا نیست و دیدگاه های تنگ نظرانه آنان حتی در صورت جدایی، آتش کشمکش های قومی و ملی را با شدت بیشتری شعله ور خواهد ساخت که بی شک نمی تواند از پشتیبانی هیچ فرد و یا سازمان دمکرات و آزادی خواهی برخوردار گردد. در این جا برای نمونه بخشی از نوشته تارنما آذربایجان منیم جانیم را از مقاله آقای حسن بهگر مستقیماً نقل می کنم: "کردهای بدوی که از ۸۰ سال پیش به کوه های آذربایجان آمدند و از ۳۰ سال گذشته که رژیم نژاد پرست تهران دستشان را برای قاچاق کاملاً آزاد گذاشته است، با قاچاق هروئین، اسلحه و غیره به مال و منال رسیده و در شهرهای آذربایجان ساکن شدند، حالا با

372 - Brenda Shaffer, *Borders And Brethren, Iran and the challenge of Azerbaijani Identity*, (Cambridge, Mass. ; London: MIT Press, 2002), 5.

373 - نورالدین غروی، گلستان در آتش، تارنمای ایران امروز، چهارشنبه ۶ دی ۱۳۸۵.

374 - جوانشیر، ارزیابی توریک و ایدئولوژیک بر جنبش ملی آذربایجان جنوبی، تارنمای بک، ۲۹ آوریل ۲۰۰۷.

و قاحت تمام ادعای صاحب خانگی در آذربایجان را می‌کند. ملت آذربایجان باید آگاه باشد و تا دیر نشده دم این وحشیان و سوداگران مرگ را گرفته و بدانجایی که آمده اند پرتاب کند...^{۳۷۶} روشن است چنین پندارهایی نه تنها به رفع تبعیض علیه اقلیت ها نخواهد انجامید بلکه بصورت تازه ای، علیه اقلیت های درون اقلیت پیشین (در این مورد کردها) تجدید و چه بسا به قوم کشی منجر گردد. از قضا ترس از پیمال شدن حقوق اقلیت ها در درون اقلیت ها (برای نمونه کردهای ساکن در آذربایجان غربی) و یا اکثریتی که در صورت جدایی به اقلیت تبدیل می‌شود (برای نمونه اقلیت فارس زبان در برخی از مناطق قومی)، یکی از نگرانی های مهمی است که مشروعیت گرایشات جدایی خواهانه را با تردید جدی روبرو می‌سازد.

افزون بر این شبح جدایی خواهی از یک سوی و بدبینی بیمارگونه برخی نیروها در ارتباط با گرایشات هویت سازی اقوام و ملیت ها از سوی دیگر، نه تنها به مانعی بر سر راه همکاری گروه های گوناگون سیاسی تبدیل شده است بلکه دست جمهوری اسلامی را که عامل اصلی دامن زدن به خواسته های جدایی خواهانه است، در سرکوب خواسته های دمکراتیک اقوام و ملیت ها بازتر کرده است.

سخنی با جدایی خواهان

تبعیض هایی که در طی دهه ها از سوی نظام شاهنشاهی و دینی اسلامی علیه اقلیت ها اعمال شده و شکست دو تلاش بزرگ تاریخی (انقلاب مشروطیت و بهمن ۵۷) در رفع این تبعیض ها، سرخوردگی شگرف برخی از نیروهای ملی- قومی از تلاش های تازه در جهت استقرار دمکراسی در ایران و پایان دادن به تبعیض در تمام عرصه ها را، کاملاً قابل درک می‌سازد. اما پرسشی که در این جا مطرح است این است که آیا جدایی خواهی و یا استقلال راه کار مطلوبی است؟

در این جا می‌کوشم از طرح موضوعات اخلاقی و یا احساسی ناشی از هم زیستی دور و دراز ملیت ها در ایران که ضرورت فعالیت های جدایی خواهانه را با تردید روبرو می‌سازد، خودداری کرده و تنها از دیدگاه عملی و تا حدودی حقوقی به آن به پردازم.

۱- در حال حاضر حدود ۵ تا ۸ هزار "مردم" و یا ملت در سرتاسر جهان در درون ۱۹۰ کشور زندگی می‌کنند.^{۳۷۶} اگر قرار باشد که هر کدام از ملت های مزبور راه جدایی را برای حل مشکلاتشان برگزینند، می‌توان تصور کرد که جهان با چه هرج و مرجی روبرو خواهد شد، و صلح و آرامش جهانی تا چه حد با تهدید روبرو خواهد گردید. این در حالی است که بسیاری از کشور های جهان به دنبال همکاری های منطقه ای و حتی در بسیاری موارد ادغام فعالیت های اقتصادی و سیاسی اند. نمونه بارز آن اتحادیه اروپا است که دارای حدود ۲۵ عضو است.

۲- همانطور که هرست هنوم (Hurst Hannum) باور دارد، این باور خامی است اگر تصور شود که هر گروه فرهنگی، قومی و یا ملی متمایز، بطور خود کار از حق تشکیل دولت مستقل برخوردار می‌شود.^{۳۷۷} در واقع برای تشکیل دولت مستقل و یا جدایی، راهبرد های ویژه ای از سوی جامعه جهانی پیش بینی شده است. تجربه یوگسلاوی پیشین نشان داد که جامعه جهانی و ارگان صلاحیتدار آن یعنی شورای امنیت سازمان ملل هنگامی به دخالت و تشکیل دولت های تازه، پس از فروپاشی فدراسیون پیشین یوگسلاوی، تن داد که برخی از اقلیت های آن سامان با خطر نسل کشی روبرو شدند و امکان هم زیستی بین مردمان ساکن در کنار یکدیگر ناممکن تشخیص داده شد. حال پرسش این است که آیا کشور ایران در چنین شرایطی بسر می‌برد؟ آیا میلیون ها ترک، کرد، لر و گیلکی که در شهر تهران و شهر های دیگر در کنار فارسی زبانان زندگی می‌کنند در خطر نسل کشی و نابودی قرار دارند؟ آیا نفرتی که میان صرب ها و مسلمانان در یوگسلاوی پیشین تجربه شد در بین ملیت های ساکن در ایران نیز دیده می‌شود؟ روشن است که پاسخ ناظران منصف و بی طرف به این پرسش منفی است.

۳- همانطور که در فصل اول کتاب گفته شد از نظر قانون جهانی میان استقلال و جدایی تفاوت زیادی موجود است. استقلال زمانی صورت می‌گیرد که بخشی از یک کشور تحت شرایطی (انجام همه پرسش) با توافق کشور اصلی، اعلام استقلال کند. در این صورت کشورهای عضو سازمان ملل، کشور تازه

³⁷⁶ - Will Kymlicka, "Nation-Building & Minority Rights: Comparing Africa & the West, in Bruce Berman, Dickson Eyoth & Will Kymlicka, eds., *Ethnicity & Democracy in Africa*, (OH: Ohio University Press, 2004), 54.

³⁷⁷ - Hurst Hammum, "The Specter of Secession: Responding to Clamims for Ethnic Self-Determination", *Foreign Affaire*. Vol. 77, No. 2.

استقلال یافته را برسمیت خواهند شناخت. در برابر، جدایی حالتی است که سرزمینی بدون توافق با کشور اصلی اعلام جدایی کند. در این صورت کشور های جهان از شناسایی آن خودداری خواهند کرد و جنگ و خون ریزی بین کشور اصلی و بخش جدایی خواه می تواند برای دهه ها بدون نتیجه ادامه یابد. نمونه بارز آن منطقه تبت (چین) کشمیر (هند و پاکستان)، بیافرا (نیجریه) و... است. بهمین دلیل سازمان ملل همواره، همگام با پشتیبانی از حقوق اقلیت های ملی، از تمامیت ارضی کشور ها نیز پشتیبانی کرده است.^{۳۷۸}

۴- آیا جدایی از کشور ایران، اقتصادی شکوفا و پررونق را برای اقلیت جدا شده به ارمغان خواهد آورد؟ پاسخ منفی است. زیرا بیشتر ثروت های زیر زمینی کشور در مناطق جنوبی کشور قرار گرفته اند. اگر آذربایجان، کردستان، بلوچستان و یا ترکمن صحرا از کشور جدا شوند، با توجه به منابع طبیعی کمتر، با مشکلات اقتصادی زیادی روبرو خواهند شد و هیچ تضمینی موجود نیست که کشور های همجوار نیز به صرف هم ملیت بودن حاضر شوند منابع طبیعی شان را با کشور تازه استقلال یافته تقسیم کنند و یا از پیوستن منطقه ای به کشورشان که منابع ناچیزی دارد، استقبال کنند. در صورتی که ایران دمکراتیک فردا می تواند با توزیع عادلانه در آمد در تمام نقاط کشور به عقب ماندگی این مناطق پایان داده و رشد و توسعه را برای همه ملیت ها و اقوام تضمین کند.

۵- آیا تشکیل کشورهای مستقل در منطقه و در شرایط حاضر کار عملی خواهد بود و از سوی همسایگان مورد استقبال قرار خواهد گرفت؟ این امر نیز بعید به نظر می رسد. در این مورد بهتر است به سخنان جلال طالبانی توجه کنیم. وی در مصاحبه با گویی با اینگاروک گزارشگر روزنامه پر تیراژ نویه سورشر تسایونگ، استقلال کردستان را رویایی بیش نخواند. وی اظهار داشت "اگر همسایگان ما مرزهایشان را به رویمان ببندند، چگونه به حیات خود ادامه دهیم؟ خلق کرد، مثل همه خلق های جهان حق تصمیم گیری در باره سرنوشت خود را دارد، که حق استقلال هم بخشی از آن است. اما در عرصه واقعیت، تشکیل یک حکومت مستقل تحقق پذیر نیست."^{۳۷۹}

۶- آیا دل بستن به کمک های خارجی و گروه های "هم ملت" همجوار برای دستیابی به استقلال و یا جدایی می تواند سیاست درستی به شمار آید. تجربه نشان داده است که برخی از گروه های ملی گرای همسایه، تامین منافع شان را به قیمت خیانت به گروه های هم ملیت همجوارشان ترجیح داده اند. گروه بارزانی در کردستان عراق بارها برای مبارزه با دولت صدام با شاه و جمهوری اسلامی هم پیمان شد و در ازایش، در سرکوب نیروهای میهن پرست کردستان ایران، با این دو دولت همکاری کرد. جمهوری آذربایجان و پاکستان نیز در اثر ساخت و پاخت با دولت ایران، در سرکوب گروه های هویت طلب با دولت ایران همکاری می کنند. نمونه آن خبر تحویل فعال سیاسی آذربایجانی به مقامات امنیتی ایران از سوی جمهوری آذربایجان بود که در ماه آوریل سال ۲۰۰۷ مخابره شد.^{۳۸۰}

این در حالی است که رعایت اصول حقوق بشر و احترام به پیمان های جهانی از سوی دولت دمکراتیک آینده می تواند کلیه تبعیض ها موجود را برطرف سازد و کشور ایران را به خانه ای برای کلیه ساکنانش تبدیل کند. هرست هنوم (Hurst Hannum) در باره حق تعیین سرنوشت و هدف های آن می نویسد: طرح حق تعیین سرنوشت در دوران معاصر به منظور دست یابی به دو هدف زیر توجیه پذیر است.

۱- پشتیبانی از هویت فردی و گروهی.

۲- یاری رساندن به مشارکت موثر در دولت

هدف اول امروزه بطور گسترده ای در هنجارهای اعلامیه حقوق بشر بیان شده است و هدف دوم که در برخی مواقع بنام تعیین سرنوشت "داخلی" نامیده شده است، به مفهوم یافتن اشکال مناسب خودگردانی دمکراتیک است که مشارکت واقعی در زندگی سیاسی و اقتصادی کشور را امکان پذیر سازد.

هدف های بالا اغلب می توانند در واحد های سیاسی غیر مستقل نیز به تحقق رسند. فرهنگ های ملی می توانند به بقای شان ادامه دهند بدون آنکه دارای کشور مستقل باشند. مانند کاتالان ها، اسکات ها، ایرلندی ها، تاملیل های هندی، کبکی ها و بسیاری از اقوام بومی دیگر.^{۳۸۱}

380 - فعال آذربایجانی به ایران تحویل داده شد. تارنمای ایران امروز، ۱۲ آوریل ۲۰۰۷.
381 - Hurst Hannum.

378 - برای نمونه نگاه کنید به بند چهارم اصل هشتم "اعلامیه حقوق افراد متعلق به اقلیت های قومی، زبانی، مذهبی و ملی" مصوبه دسامبر سال ۱۹۹۲.

http://www.unhcr.ch/html/menu3/b/d_minori.htm

379 - مصاحبه با جلال طالبانی، ایجاد کشور مستقل کردستان تحقق پذیر نیست، تارنمای ایران امروز، ۲ شهریور ۱۳۸۳.

۴- میراث استعمار

امپراطوری های استعماری اروپایی به برگزیدن استراتژی های "تفرقه بیانداز و حکومت کن" شهرت یافته اند. با توجه به دوری فاصله، این کشورها ناچار بودند برای اداره مستعمرات از متحدین محلی بهره گیرند. در بسیاری از موارد، متحدین محلی را اقوام اقلیت تشکیل می دادند. مقامات استعماری آگاهانه بی اعتمادی بین گروه و یا گروه های اقلیت و گروه اکثریت را دامن می زدند. بنابراین هنگام استقلال، گروه های اکثریت در برخی زمان ها، اقلیت ها را بعنوان گروه های خائن بشمار می آوردند. این امر سبب می شد که امتیازاتی را که در دوران استعمار از آنها بهره مند می شدند، برای نومه خود مختاری محلی، لغو کنند.^{۳۸۲}

البته کشور ایران هیچگاه بطور مستقیم زیر سلطه استعمار قرار نگرفت و هیچگاه با وضعیتی همچون هند و یا مالزی روبرو نشد. با این وجود در دوره هایی از تاریخ، بویژه در دوران قاجار، نفوذ و رقابت دولت های روس و انگلیس در ایران چنان گسترش یافت که با بستن قرارداد های استعماری، کشور ایران بصورت نیمه مستعمره در آمد. افزون بر این، این کشورها در بسیاری از موارد برای حفظ منافع اقتصادی و یا نظامی شان و یا برای وارد کردن فشار بر دولت مرکزی، از برخی از ایلات و عشایر بهره می گرفتند. نمونه مشخص آن شیخ خزعل در جنوب کشور بود که منطقه نفتی خوزستان را برای دولت انگلیس محافظت می کرد. همکاری برخی از ایلات با استعمارگران، کشمکش تاریخی میان شهرنشینان و ایلات و هرج و مرج ناشی از آن در دوران پسا مشروطیت و تجربه های تاریخی دیگری مانند جنبش جنگل که کشور شوروی نیز در برافروختن دستی داشت، چنان جوی را علیه عشایر و اقلیت های قومی ایجاد کرد که نخبگان سیاسی کشور از جمله دمکرات ها، سوسیالیست ها، ملیون و افراد مستقل را به پشتیبانی از سیاست های تمرکز گرایانه، ایل و اقلیت ستیز رضا شاه وا داشت. وقایع پس از شهریور ۲۰، از جمله تشکیل نظام خود مختار در آذربایجان و کردستان و بهره گیری ابزاری استالین از این دو نظام، رویداد های مهم دیگری بوده اند که به دولت های وقت فرصت داده اند که همواره به تلاش های تبعیض زدایی اقلیت ها با بدگمانی نگرسته و از برآوردن خواسته های به حقشان پر هیز شود. این امر چنان با بد بینی همراه بوده که، همانگونه که پیش از این دیدیم، بصورت بدگمانی بیمار گونه ای در آمده است.

۵- امنیت جغرافیایی- سیاسی (ژئوپولیتیک)

مانع مهم دیگری که بر سر احقاق حقوق اقلیت ها قرار دارد، مسائل امنیتی و جغرافیایی است. بیشتر دولت ها چنین می پندارند که دارای همسایگایی اند که قصد تضعیف کشورشان را در سر می پروراندند و یا به دنبال جاه طلبی های منطقه ای اند. در این شرایط اقلیت ها می توانند به سادگی، ستون پنجم بالقوه ای بشمار آیند. بویژه آنکه از نظر دینی، قومی، زبانی و یا ایدئولوژی سیاسی با دولت های همسایه پیوند هایی داشته باشند. برای نمونه می توان از مسلمانان کشمیر، مالایایی ها در تایلند، چینی ها در ویتنام، ویتنامی ها در کامبوج، تاملیل ها در سیریلانکا نام برد.^{۳۸۳}

تجربه های جهانی نشان داده اند که دولت ها از موافقت داوطلبانه با خودگردانی اقلیت هایی که به عنوان ستون پنجم دشمنان خارجی بشمار آمده اند، خودداری می کنند. توجه به این امر در تشریح کشمکش های دوران پساکمونیسم در اروپا، از اهمیت ویژه ای برخوردار است. این عامل تا همین اواخر در کشورهای غربی نیز نقش ایفا می نمود. برای نمونه، کشورهای ایتالیا، بلژیک و دانمارک، در تأمین حقوق اقلیت آلمانی ساکن، تردید نشان می دادند، زیرا این ترس وجود داشت که در صورت تجاوز آلمان ها، اقلیت های مزبور با آنها همکاری کنند.^{۳۸۴}

کشور ایران نیز در شرایط جغرافیایی و سیاسی مشابهی واقع شده است. اقلیت های قومی معمولاً در استان های مرزی کشور متمرکز شده اند و در کشور های همسایه نیز، مردمانی با زبان، دین و قومیت مشترک زندگی می کنند که یا به کشور مستقل یافته اند (مانند جمهوری آذربایجان) و یا برای احقاق حقوق قومی شان در حال مبارزه اند (مانند کردهای ترکیه). در این میان نظام فدرالی در عراق و تشکیل استان خود مختار کردستان در این کشور، بدگمانی بیمارگونه جمهوری اسلامی در این منطقه را تشدید و باعث شده که هرگونه خواسته ای را به گرایشات جدایی خواهانه پیوند زند.

نتیجه گیری

در این فصل موانعی که بر سر راه رفع تبعیض از اقلیت های ملی- قومی کشور موجود است، کاوش شدند. بی شک سیاست های تنش آفرین جمهوری اسلامی می توانند دولت های بزرگ جهانی و منطقه ای را برای ایجاد آشوب

383 - Ibid, 9.

384 - Ibid, 9

در مناطق اقلیت نشین کشور و بهره برداری از نارضایتی های ناشی از تبعیضات ملی و قومی، تشویق کنند. این امر به نوبه خود به دولت زور مدار جمهوری اسلامی بهانه می دهد که کوچکترین حرکت حق طلبانه اقلیت هارا با برچسب وابستگی به خارج سرکوب کند.

فقدان دموکراسی در کشور و محدود بودن حقوق شهروندی و گروهی در حصاردید گاه های تنگ نظرانه دینی و امنیتی، بهره برداری از امکانات تبعیض زدایی ناچیز در قانون اساسی را دشوار تر ساخته است. تسلط ولایت فقیه بر کلیه امور کشور، حق تعیین سرنوشت کلیه ملیت ها (از جمله فارس زبانان) و گروه های اجتماعی از جمله زنان، کارگران، دانشجویان و روزنامه نگاران را با بن بست روبرو ساخته است. اصل ۱۷۷ قانون اساسی کشور با ازلی دانستن محتوی اسلامی مواد قانون اساسی، حق تعیین سرنوشت را حتی از نسل های آینده کشور نیز دریغ داشته است. در برابر، فقدان فرهنگ دموکراتیک و هم گرا در میان نخبگان سیاسی و فرهنگی اپوزیسیون کشور نیز رسیدن به تفاهم و یکپارچگی برای رفع موانع تبعیض علیه اقلیت هارا با مشکل بسیار روبرو ساخته است.

فرهنگ توطئه پنداری و بدگمانی بیمارگونه اغلب ایرانیان، در پیچیده تر کردن موانع رفع تبعیض نقش مهمی بازی می کند. دولت مردان به کوچک ترین حرکت اعتراضی اقلیت ها و دیگر اقشار و طبقات جامعه با شک و تردید نگرینسته و بدنبال کاسه ای زیر نیم کاسه اند. کلمه توطئه، اولین واژه ای است که در سنجش هر رویدادی به زبان مقامات امنیتی و سیاسی کشور راه می یابد؛ از سوی دیگر برخی از فعالین سیاسی کشور نیز در پس برنامه های سازمان ها و شخصیت های اپوزیسیون بویژه فعالین ملی - قومی، گرایشات جدایی خواهانه را جستجو می کنند. در این کار زار، فال بد زدن و برچسب زنی چنان رایج است که همکاری های گروهی و سیاسی را در میان گروه های خارج کشور بسیار دشوار کرده است.

سرانجام باید افزود که برخی از افراد و سازمان های استقلال و یا جدایی خواه، با گرایشات تنگ نظرانه قومی شان، با پاشیدن تخم نفرت میان ملل و اقوام مختلف و خط و نشان کشیدن علیه اقوام یگر بر سر مسائل ارضی، تصویری از حکومت مورد نظرشان ارایه می دهند که با دولت های زور مدار موجود شباهت بسیار داشته و در صورت پیروزی، نویدی جز سرکوب و تبعیض برای اقلیت های موجود در درونشان به ارمغان نمی آورند.

و سرانجام واقعیت های تلخ و یا شیرین جهانی نشان می دهد که راه کار جدایی طلبی، با موانع بسیاری روبروست. اقلیت های ملی و قومی کشور، از نظر

عملی، در صورت جدایی با مشکلات بسیاری از جمله اقتصادی، سیاسی روبرو خواهند شد. این در حالی است که تجربه کشور های دمکرات غربی نشان می دهد که از طریق همزیستی دموکراتیک می توان بر تبعیض ها فائق آمد و از طی راه پر سنگلاخ جدایی پرهیز کرد.

پس گفتار

ارانه راه کار عملی که در برگزیده ساختار سیاسی مناسب آینده ایران بوده و جامعه خالی از تبعیض علیه اقلیت ها را نوید دهد، از دایره این کاوش خارج است. بنابراین در این جا تنها مهمترین دیدگاه های رایج در میان اپوزیسیون تا حد امکان مورد کاوش قرار می گیرند.

یکی از دیدگاه هایی که میان بسیاری از روشنفکران و فعالین هوادار دارد، براین باور استوار است که مشکل اقلیت ها در ایران ناشی از بی اعتنایی به حقوق شهروندی است. به گمان این دسته از دوستان، در صورتی که دموکراسی در کشور استقرار یابد و دولت حقوق شهروندی افراد را بدون در نظر گرفتن زبان، جنسیت و ملیت و با قومیت رعایت کند، طرح حقوق قومی و ملی لزومی نخواهد داشت. این دیدگاه که دهه های گذشته در بسیاری از دموکراسی های غربی نیز رایج بود، بتدریج دگرگون شده است. امروزه کشور های غربی که دارای اقلیت های ملی و یا قومی می باشند با پذیرش راهبرد های چند فرهنگی می کوشند به نیازهای گروهی شهروندانشان نیز پاسخ دهند. این راهبردها از پذیرش ساختار سیاسی مناسب (معمولا فدرالیسم) تا برسمیت شناختن زبان و فرهنگ های ملی- قومی در قانون اساسی، و... (که در فصل اول این کتاب آورده شده اند) را شامل می شود. پژوهشگران مسائل اقلیت ها باور دارند که برسمیت شناختن حقوق گروهی، از جمله حقوق فرهنگی اقلیت ها، از اهمیت ویژه ای برخوردار است. از دیدگاه کیم لیکا، فرهنگ و آزادی به مثابه نیاز های اساسی زندگی بشری است. بنابراین، تنوع فرهنگی برای ما، در دستیابی به زندگی بهتر، اهمیت اساسی دارد و توجه به این تنوع به عنوان بخش مهمی از مراعات تک تک افراد جامعه ارزیابی می شود. بگمان وی "زمانی که فردی از میراث فرهنگی خالی شد رشد و توسعه آن فرد متوقف می شود."^{۳۸۵}

۳۸۵- جی. ام. ورستر، فیلیپ پرل، سینگ بازیل و... "اقلیت ها و تبعیض"، ترجمه محمود روغنی، قصیده سرا، تهران ۱۳۸۴، ص ۵۸.

تایلور (۱۹۹۲) می‌پندارد که بی‌توجهی به ویژگی‌ها، سبب تبعیض بر ضد دیگران شده است. چیزی که نیاز آن احساس می‌شود به رسمیت شناختن گروه‌هایی است که تا به حال خوار شمرده شده‌اند و فرهنگ آنها در خطر است.^{۳۸۶} در این جاست که فرن (Ferran) شهروندی دمکراتیک را مطرح می‌سازد که برخلاف مفهوم سنتی شهروندی که جایگاه یکدستی را برای تمام افراد قائل است، تفاوت‌های گروهی را نیز مورد توجه قرار می‌دهد.^{۳۸۷} این موضوع زمانی اهمیت بیشتری می‌یابد که دولت‌ها تاکنون نتوانسته‌اند از نظر فرهنگی خنثی باشند و معمولاً فرهنگ‌شان را براساس فرهنگ گروه اکثریت بنا می‌نهند^{۳۸۸} که به نوبه خود می‌تواند تبعیض‌های زیادی را در همه زمینه‌ها علیه افراد اقلیت تحمیل کند.

دسته دوم فعالین سیاسی و ملی-قومی، پذیرش ساختار به روز شده انجمن‌های ایالتی و ولایتی را برای رفع تبعیض علیه اقلیت‌ها کارساز می‌دانند. به باور این دسته از دوستان، این انجمن‌ها، که پیشینه‌ای بومی دارند می‌توانند با زدودن تمرکز، نظارت و مشارکت اهالی استان‌های کشور، بوسیله شوراهای انتخابی محلی، در اداره امورشان برآورده سازند. بر پایه این ساختار، استان‌های آذربایجان، کردستان، بلوچستان، خوزستان و منطقه ترکمن صحرا، می‌توانند امور فرهنگی، از جمله آموزش زبان و پاسداری از میراث فرهنگی‌شان را نیز بعهده گیرند. این طرح که در واقع برای پیشگیری از رشد گرایش‌های مرکزگرای و استقلال‌طلبی از سوی برخی مورد استقبال قرار گرفته است، در صورتی می‌تواند مشارکت اقلیت‌ها در سیاست‌سازی کلان کشور را امکان‌پذیر سازد و از وضع و اجرای راهبرد‌های تبعیض‌آمیز جلوگیری کند، که نمایندگان این گروه‌ها در دولت و مجلس ملی نقش مهمی ایفا نمایند. افزون بر این، راهبردهایی برای پاسخگویی به نیازهای فرهنگی افراد اقلیت در استان‌هایی که اکثریت جمعیت‌شان از فارس‌زبانان تشکیل شده است، پیش‌بینی شود.

باور سوم بر تمرکززدایی به عنوان راهبردی مهم در رفع تبعیض‌ها تأکید دارد و در عین حال دغدغه بنیادینش را حفظ تمامیت ارضی کشور تشکیل می‌دهد. این باور فدرالیسم تک‌ملیتی و یا فدرالیسمی که براساس مرزهای غیر قومی-ملی تشکیل می‌شود را به عنوان ساختاری مطلوب برای کشور ایران

۳۸۶ - همان ۵۹.

۳۸۷ - Requejo Coll Ferran, *Multinational Federatism and Value Pluralism*, (New York: Routledge, 2005), 49.

۳۸۸ - Ibid., 53.

پیشنهاد می‌کند. این ساختار در آمریکا، بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین، آلمان، استرالیا، اطریش و عمارت متحده عربی بکار رفته است.^{۳۸۹} فدراسیون تک‌ملتی اتحادی است میان واحدهای سیاسی کم و بیش همگن که روابط خارجی و دفاع مشترک را در دستور کار قرار می‌دهند. این ساختار، برای رشد اقتصادی و ادغام مهاجرین در جامعه آمریکا، به استراتژی همگن‌سازی و یکسان‌سازی روی آورد که بنام دیگ در هم جوش (melting pot) شناخته شده است. فدراسیون‌های تک‌ملیتی در کوچک کردن دولت و جلوگیری از زورمداری دولت مرکزی نقش مهمی ایفا می‌کنند، هرچند نمونه‌هایی از آن از جمله عمارات متحده تاکنون بصورت استبدادی اداره شده‌اند. بهر روی، این طرح نیز در صورتی می‌تواند به خواسته‌های اقلیت‌ها پاسخ‌گوید که مشارکت گسترده آنان را در دولت مرکزی و مجلس ملی از طریق قانون اساسی تضمین کرده به اجرا درآورد.

باور چهارم که فدرالیسم چندملیتی را برای حل مشکلات اقلیت‌ها پیشنهاد می‌کند، حق تعیین سرنوشت را برایشان به رسمیت می‌شناسد. در این طرح، مرزهای دولت‌های محلی را در حد امکان، مرزهای ملی-قومی و یا زبانی تشکیل می‌دهند. در برخی از آنها (مانند کانادا) تقسیم قدرت نا موزون است بدین مفهوم که ایالات اقلیت‌های ملی می‌توانند از قدرت بیشتری برخوردار باشند. برای نمونه ایالت فرانسه زبان در کانادا (کبک) برخلاف ایالت‌های انگلیسی‌زبان، مدیریت امور مهاجرت را در دست دارد.

در حالی که نمونه‌های تاریخی فدرالیسم چندملیتی (کانادا، بلژیک و سوئیس) بخاطر برخورداری از دمکراسی پیشرفته و جامعه مدنی کارا، تا بحال از خطر جدایی‌بند دور مانده‌اند، نمونه‌های دیگری از آن از جمله یوگسلاوی، چکسلواکی و اتحاد شوروی پیشین و اتیوپی (که اریتره را از دست داد) در حفظ تمامیت ارضی کشور بختی نداشته‌اند.^{۳۹۰} برندن اولیری (Brendan O'Leary) علل شکست این فدراسیون‌های چندملیتی را چنین برمی‌شمرد:

۱- اجبار: بجای توافق داوطلبانه اغلب مجبور شده‌اند که به فدراسیون به پیوندند؛ مانند جمهوری‌های اتحاد جماهیر شوروی پیشین.

۲- زورمداری: در درازای تاریخشان، کشوری غیردمکراتیک بوده‌اند و هنگامی که بسیاری از این فدراسیون‌ها به دمکراسی روآوردند، سبب بوجود

۳۸۹ - Brendan O'leary, *Multi-national Federalism, Federacy, Power-Sharing & Kurds of Iraq*, in epost@epnet.com

۳۹۰ - Ibid., 14.

آمدن نهادها و فرصت هایی شدند که استقلال و جدایی را امکان پذیر می ساخت. برای نمونه بنگلادش که از پاکستان و اسلوانیا و کرووات که از یوگسلاوی جدا شدند.

۳- بدرفتاری با ملت های کوچک تر: در از بین بردن و کاهش تنش میان ملت مسلط و یا بزرگتر و ملت کوچک تر بختی نداشته اند. مانند مالایاها و چینی ها.

۴- کشمکش برسر توزیع ثروت: نتوانستند راهبردهای مناسبی برای توزیع و توزیع مجدد ثروت در رابطه با سیاست های اقتصادی، تقسیم ثروت، مالیات و هزینه های عمومی برگزینند که عادلانه به حساب آیند. مانند چکوسلواکی.

۵- کودتای تمرکز گرایانه: جدایی پس از آن اتفاق افتاد که اقدامات زورمدارانه ای برای ازبید قدرت دولت مرکزی فدراسیون صورت گرفت. برای نمونه رفتار سیاست مداران صرب در یوگسلاوی.^{۳۹۱}

نویسنده بالا توصیه هایی را برای تشکیل موفقیت آمیز فدراسیون های چند ملیتی ارائه می دهد. به باور وی فدراسیون ها باید از سوی واحدهای تشکیل دهنده اش مورد تأیید قرار گیرند؛ فدراسیون ها باید بی شک دمکراتیک باشند، نهادهایی که با معیارهای لیبرال دمکرات اداره می شوند تشکیل دهند، احزاب سیاسی آزادانه برای تأثیر گذاری بر قانون اساسی براساس حاکمیت قانون فعالیت کنند، حقوق بشر رعایت شود و رسانه ها از آزادی بیان برخوردار باشند.^{۳۹۲} نویسنده، افزون براین علت پیروزی و ثبات کشورهای همچون کانادا، بلژیک و سوئیس را تقسیم قدرت در سطح دولت فدرال و جماعت ها، انتخابات برپایه نظام تناسبی و حق وتوی رسمی و یا غیر رسمی برای اقلیت ها ذکر می کند.^{۳۹۳} بکارگیری این ساختار در ایران می تواند با چالش های بزرگی روبرو گردد بویژه آنکه جمعیت بزرگی از اقلیت ها در سطح کشور پراکنده اند و تعیین مرزهای قومی- ملی نمی تواند به سادگی صورت گیرد.

بهرروی، در مورد ایران باید گفت که باتوجه به مشکلات برشمرده، برگزیدن ساختار مناسب برای رفع تبعیض علیه اقلیت ها باید با ملاحظات کارشناسانه و با توافق بیشترین نیروها صورت پذیرد و مرحله به مرحله و بدون شتاب اجرا گردد بطوریکه برقراری ثبات پایدار، رعایت حقوق اقلیت های درون اقلیت، رعایت حقوق زنان و اقشار زحمتکش درون جماعت ها بدون نقض حقوق شهروندی برپایه معیارهای جهان شمول حقوق بشر امکان پذیر گردد.

391 - Ibid., 15.

392 - Ibid., 14.

393 - Ibid., 16.